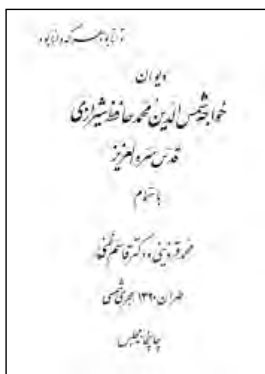




خلخالی مورخ ۸۲۷ هجری تدوین شده است. نسخه مذکور در آن زمان کهن‌ترین دستنویس تاریخ‌دار اثر محسوب می‌شد و البته هنوز هم به داوری صاحب‌نظران، از مأنوس‌ترین — یا به تعبیری «حافظانه‌ترین» — نسخه‌های این اثر به شمار می‌آید. البته در مورد این نسخه و ضبط‌های آن جای گفتگو هست که مجال فراخ‌تر می‌طلبد.



نکته‌ای که درباره چاپ غنی - قزوینی باید مورد توجه قرار گیرد این است که تصحیح مذکور، حاصل مقابله چند نسخه است و به تصریح علامه قزوینی در مقدمه آن چاپ (ص: «سز»): «ما در کمیت اشعار (نه در کیفیت آنها) چنانکه مکرراً اشاره بدان کرده‌ایم عیناً متابعت نسخه آقای خلخالی را کرده‌ایم...»

بنابراین وقتی در برخی تحقیقات بعدی می‌بینیم که مکرراً اشاره شده که قزوینی متذکر ضبط نسخه خلخالی نشده، حاصل بی‌توجهی پژوهشگران به این نکته است. بنابراین توجه شود که چاپ غنی - قزوینی تلفیقی از نسخه‌های مورد استفاده ایشان بوده و فقط در کمیت و ترتیب اشعار از نسخه خلخالی پیروی شده است.

نیز لازم به ذکر است که چاپ نسخه برگردان (عکسی) نسخه خلخالی در سال ۱۳۶۹ش منتشر شده است (دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام شمس‌الدین خلخالی، تهران، [بی‌نا، پخش انتشارات علمی]، ۱۳۶۹ش).

چاپ غنی - قزوینی پس از انتشار، بسیار مورد توجه قرار گرفت و عملاً پایه چاپ‌های بازاری بی‌شماری شد که با نام غنی - قزوینی قلمداد شده است. نیز مرجعی بوده برای بسیاری از پژوهش‌های بعدی که ناگزیر از بررسی و استفاده از این چاپ بودند.

در مورد پژوهش‌های حافظ‌شناسی یک نکته را باید مدنظر قرار داد و آن اینکه تصحیح دیوان حافظ همواره

دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ (برگرفته از پنجاه نسخه خطی سده نهم)، ۲ ج، سلیم نیساری، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶ش.

شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی ستاره‌ای است که در کرانه‌های دور آسمان ادب پارسی می‌درخشد و هیچ سیاره و قمری را به حیطة نورانی خود نمی‌پذیرد. از معدود سرایندگانی است که مقلد موفق‌ی نداشته است و گوئیا نصیحت سید اشرف به احمدبن منوچهر شصت‌کله درباره شعر حافظ نیز صادق است. این حکایت در راحة‌الصدور راوندی (ص ۵۸) بدینگونه نقل شده است: «... و از شعر سنایی و عنصری و معزی و رودکی اجتناب کن؛ هرگز نشنوی و نخوانی که آن طبع‌های بلند است، طبع تو ببندد و از مقصود بازدارد...»

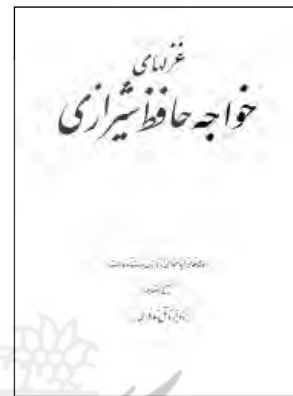
گویي هر که گرد اندیشه پیروی حافظ برآمده، طبعش بسته شده و چنین است که حافظ، در کهکشان درخشان شعر پارسی کوبی یکتا و بی‌بدیل مانده است.

دیوان حافظ از جمله دواوینی است که از روزگار رواج صنعت چاپ تاکنون، بارها و بارها به چاپ رسیده است. این چاپ‌ها از نخستین نمونه‌ها تاکنون، هر کدام دارای کیفیتی متفاوت است اما برخی از این موارد را باید آثاری سرنوشت‌ساز در پژوهش‌های حافظ‌شناسی به شمار آورد.

در این میان شاید چاپ معروف غنی - قزوینی (دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، طهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰ش) بیش از همه مورد توجه و گفتگوبرانگیز بوده است. این چاپ با عنایت به نسخه مشهور سید عبدالرحیم

با شناسایی نسخه‌هایی کهن وارد مراحل تازه‌ای شده است، چنانکه پس از انتشار چاپ غنی - قزوینی نیز نسخه‌هایی (کامل یا منتخب) به دست آمد که کهن‌تر از نسخه خلخال بود و هر از گاهی موجب شد تا چاپ‌های تک‌نسخه‌ای یا تصحیحات انتقادی جدیدی با توجه به این نسخه‌ها منتشر شود. از این میان می‌توان به چاپ‌های تک‌نسخه‌ای ذیل اشاره کرد:

غزل‌های خواجه حافظ شیرازی (بر اساس جنگ اسکندر میرزا مورخ ۸۱۳ و ۸۱۴ق)، به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران، سخن، ۱۳۳۷ش.



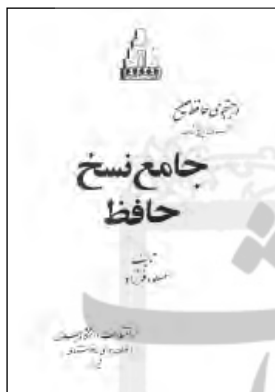
دیوان کهنه حافظ (بر اساس نسخه نزدیک به عصر حافظ متعلق به کتابخانه مجلس)، به کوشش ایرج افشار، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸ش (چ ۳: امیر کبیر، ۱۳۶۶ش).



غزلیات حافظ (بر اساس نسخه موزه سالار جنگ مورخ ۸۱۳ ق، با نسخه برگردان دستنویس)، به کوشش نذیر احمد، دهلی نو، مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۷ش.
دیوان حافظ (چاپ عکسی نسخه شاهان مغلیه)، پتنه، خدابخش اورینتال پبلک لائبریری، ۱۹۹۲م.
نیز جا دارد اشاره‌ای داشته باشیم به کار ده‌جلدی

مرحوم مسعود فرزاد با عنوان عمومی «در جستجوی حافظ صحیح» که هرکدام از مجلدات آن با عنوانی فرعی منتشر شد است. این کار با همه کاستی‌هایی که دارد، به خصوص از دیدگاه نظریه‌های مرتبط با شیوه مناسب تدوین اشعار حافظ، مجموعه‌ای قابل توجه به شمار می‌آید و — به خصوص در زمینه نظریه تصحیح دیوان حافظ — در بسیاری از تصحیحات بعدی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مورد توجه و استفاده قرار گرفته است. این مجموعه به دلیل طول و تفصیل بسیار زیاد و همچنین پرداختن به زواید و وقت‌گیر، با استقبال چندانی مواجه نشد اما حق آن نیز چنانکه شایسته بود ادا نگشت.

در میان مجلدات آن مجموعه، هنوز هم دو عنوان آن می‌تواند در پژوهش‌های حافظ‌شناسی سودمند واقع شود:



جامع نسخ حافظ، شیراز، دانشگاه پهلوی، [بی‌تا، ثبت کتابخانه ملی در ۱۳۴۷ش].
حافظ، صحت کلمات و اصالت غزل‌ها، (۲ج) شیراز، دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ش.

اولین کتاب، شامل متنی است جامع از تمامی اشعاری که از نسخه‌های مورد استفاده مصحح به دست آمده بود و دومی به تشریح دلایل ترجیح یک ضبط بر دیگر ضبط‌ها اختصاص دارد.

در مورد جامع نسخ حافظ یک نکته قابل ذکر است و آن اینکه تدوین این مجلد بر پایه نظریه «جمع و تصحیح» — یعنی گردآوری کامل‌ترین متن از یک اثر و تصحیح اثر مذکور بر آن اساس — انجام شده است. باید توجه داشت که این نظریه در میان قدما رایج بوده چنانکه حمدالله مستوفی در گردآوری اشعار شاهنامه فردوسی از همین شیوه استفاده کرده است و یک بار هم این شیوه در

قرار گرفت. حتی برخی پژوهش‌ها بر پایه این تصحیح و با اعتماد به ضبط‌های آن فراهم آمد (مثلاً: فرهنگ واژه‌نمای حافظ، مهین‌دخت صدیقیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش).

پس از انتشار این اثر، تا چندین سال نیازی به ارائه تصحیح دوباره‌ای از دیوان حافظ احساس نمی‌شد، اما رفته‌رفته مواردی پیش آمد که تصحیح دوباره متن را موجه جلوه می‌داد. پیدا شدن نسخه‌هایی کهن و قابل توجه و همچنین لغزش‌هایی که در قرائت و ضبط نسخه‌ها در آن چاپ دیده می‌شود، موجب شد تا پژوهشگران به تصحیح دوباره دیوان بپردازند. در میان این پژوهش‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

حافظ به سعی سایه، امیرهوشنگ ابتهاج، تهران، کارنامه، ۱۳۷۳ش.

دیوان حافظ، دکتر رشید عیوضی، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۶ش [ج ۲].

تصحیح سایه (ابتهاج) بر اساس ۳۱ نسخه یا چاپ انجام شده است. از این میان، بیشترین شمار را نسخه‌های خطی تشکیل می‌دهد و نیز برخی منابع چاپی که تقریباً تمام آنها را چاپ‌های تک‌نسخه‌ای تشکیل می‌دهد. چاپ دکتر عیوضی نیز بر اساس هشت نسخه کهن — کتابت میان سال‌های ۸۱۳ تا ۸۲۷ق — تدوین شده است. از ویژگی‌های این چاپ، بخشی است که در جلد دوم با عنوان «یادداشت‌ها» فراهم آمده و به توضیح دلایل انتخاب یک ضبط بر دیگر ضبط‌ها اختصاص یافته است.

هر کدام از این پژوهش‌ها ویژگی خاص خود را داشته و در جای خود قابل توجه است، اما کار تازه دکتر سلیم نیساری، از دیدگاه‌های گوناگونی حائز اهمیت است و حتی می‌توان گفت که اهمیت چاپ‌های پیشین را به میزان زیادی تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

دکتر نیساری متن خود را با استفاده از پنجاه نسخه خطی از کهن‌ترین دستنویس‌های دیوان حافظ (و مجموعه‌های حاوی اشعار او) متعلق به سده نهم هجری گردآوری کرده و اختلافات اساسی نسخه‌ها و ترتیب ابیات را با تهیه جداولی به صورت دقیق و کامل نمایش داده است.

۱. جلد دوم این تصحیح ابتدا در سال ۱۳۶۲ همراه با چاپ دوم از جلد اول منتشر شد و پس از آن در سال ۱۳۷۵ تجدید چاپ شد.

دربار فریدون میرزای تیموری برای گردآوری شعرهای حافظ مورد استفاده قرار گرفت. اثر اخیرالذکر توسط جمعی از دانشمندان و هنرمندان منتسب بدان دربار — از جمله شهاب‌الدین عبدالله مروارید — گردآوری شده و به «لسان‌الغیب» موسوم است و چند سال پیش از این به کوشش دکتر احمد مجاهد تصحیح و منتشر شده است (دیوان حافظ «لسان‌الغیب»، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ش).

با این حال غیر از مرحوم فرزند گویا دیگران شیوه حذف را بیشتر پسندیده‌اند و در این راه به پیروی از شیوه غنی — قزوینی پرداخته‌اند. مبنای چاپ قزوینی این بوده است که غیر از متن نسخه خلخال، هیچ بیت و غزل دیگری را در کار وارد نکنند. بعدها همین شیوه را دیگران نیز پی گرفتند و گاهی حتی غزل‌هایی را که ضعیف تشخیص داده بودند، از دیوان خارج کردند.

البته به گمان نویسنده این سطور، حذف اشعار موجود در دواوین، کاری علمی نیست و نمی‌توان به صرف اینکه یک غزل ضعیف است یا با سبک شاعر همخوانی ندارد آن را حذف کرد. این موضوع لااقل در مورد تصحیحاتی که بر اساس نسخه‌های کهن انجام شده، منطقی به نظر نمی‌رسد مگر اینکه یقین حاصل کنیم که شعر مورد نظر، مربوط به سراینده‌ای دیگر است و در دیوان آن سراینده نیز ضبط شده باشد.

به هر حال معیارهای ذوقی نمی‌تواند در این مورد چندان قابل اعتماد باشد چنانکه برخی از غزل‌هایی که در نظر یک مصحح ضعیف بوده، مصحح دیگر آن را پسندیده و مطابق سبک حافظ دانسته است و همین‌طور برعکس این موضوع (نک: حافظ برتر کدام است؟، رشید عیوضی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴ش، صص ۲۵-۲۶).

پس از کار فرزند، پژوهش‌های دیگری بر روی دیوان حافظ انجام شد که هر کدام ارزش و ویژگی‌های خاص خود را دارد، اما مهم‌ترین اثری که می‌توان از آن یاد کرد، انتشار دیوان حافظ به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری بود (دیوان حافظ، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ش [ج ۲: خوارزمی ۱۳۶۲ش]).^۱

چاپ دکتر خانلری به دلیل پرهیز از اطباب، استفاده از چهارده دستنویس کهن و مهم و همچنین شیوه‌ای که برای تنظیم ابیات داشت، بسیار مورد توجه پژوهشگران

استفاده از این تعداد نسخه کهن و شیوه‌ای که برای توصیف اختلاف‌ها برگزیده شده، به تنهایی کافی است تا اهمیت و ارزش این پژوهش برای ما نمایان شود. کاری که می‌تواند پژوهشگران بعدی را از استفاده مستقیم نسخه‌ها بی‌نیاز کند. به خصوص که بررسی این تعداد نسخه، میزان لغزش‌ها و بدخوانی‌های متن را قطعاً کاهش خواهد داد.

دستیابی به این تعداد نسخه — که بسیاری از آنها در خارج از ایران نگهداری می‌شود — کاری دشوار و نیازمند صرف هزینه و زمان زیادی است و مقابله دقیق آنها با یکدیگر که خود کاری است کارستان. کاری که به گمان نگارنده تنها با عشق انجام می‌شود و تجربه نشان داده است که حتی تأسیس بنیادهای بزرگ — چون بنیاد شاهنامه یا بنیاد نهج البلاغه — نیز نتوانسته است چنین نتایجی را به جامعه علمی ارائه کند.

مقصود از اصطلاح «دگرسانی‌ها» — که در عنوان این اثر دیده می‌شود — آن دسته از اختلاف‌های نسخه‌ها است که غلط محسوب نمی‌شود و اگر این اختلاف‌ها را در متن قرار دهیم، معنایی از آنها حاصل شود که می‌تواند درست باشد. در این کتاب به ذکر همین دسته از اختلافات پرداخته شده و اختلافاتی که حاصل اشتباه‌های مختلف می‌باشد، مورد توجه قرار نگرفته است.

در مورد متن تصحیحی دیوان — یعنی آنچه در متن غزل‌ها آورده شده — دکتر نیساری خود در دیباچه اثر (ص ۱۹) یادآور شده‌اند که «شاید همه این گزینه‌ها مقبول ذوق حافظ‌پژوهان نباشد» و متذکر شده‌اند که تشریح دلایل این انتخاب‌ها مجال بسیار گسترده می‌طلبد که موجب افزایش بیش از اندازه حجم کتاب می‌شد. انتشار آنگونه یادداشت‌ها قطعاً می‌تواند حاوی مطالبی سودمند درباره هر ضبط باشد و امیدواریم که دکتر نیساری انتشار چنان بخشی را نیز مدنظر داشته باشند.

البته باید این را هم در نظر بگیریم که متن تصحیحی دکتر نیساری از نمونه‌های قابل توجه تصحیح دیوان حافظ به شمار می‌آید و از این منظر، یکی از تصحیحاتی است که می‌تواند درباره ضبط‌های این دیوان مورد توجه قرار گیرد. با این وجود باید توجه داشت که اهمیت و ارزش اساسی این کار مرتبط با ضبط دگرسانی‌های دیوان حافظ است و گمان می‌رود که اصلی‌ترین مقصود

از گردآوری این مجموعه نیز همین بوده است. بر این مبنا، کتاب مورد گفتگوی ما می‌تواند به عنوان متنی پایه برای پژوهش‌های بعدی روی دیوان حافظ پذیرفته شده و مورد استفاده قرار گیرد. ضمن اینکه متن تصحیحی نیز شامل اکثر ضبط‌های صحیح دیوان می‌باشد.

از جمله کاربردهای بسیار مهم کتاب ما نحن فیه، اطلاعات دقیقی است که از نظر آماری برای بررسی هرکدام از ضبط‌ها و اختلاف‌ها به دست می‌دهد. می‌دانیم که در دیوان حافظ با شماری از اختلاف‌های قابل توجه مواجه هستیم که به داوری اکثر حافظ‌پژوهان، حاصل بازبینی خود شاعر در اشعار دیوان است. به همین دلیل انتخاب و ترجیح یک ضبط بر ضبط‌های دیگر گاهی بسیار دشوار است. در چنین مواردی، شیوه ضبط و بررسی آماری اختلاف‌ها در دفتر دگرسانی‌ها می‌تواند کلید بسیار خوبی برای تشخیص میزان رواج یک ضبط و بررسی ارزش هرکدام از ضبط‌ها باشد.

به هر حال اگر بخواهیم یک داوری منصفانه درباره این اثر داشته باشیم، باید بگوییم که انجام این کار از نیازهای اصلی حافظ‌پژوهی بود که با پشتکار آقای دکتر نیساری انجام شده و شایسته سپاس فراوان است.

نویسنده این سطور، نگارش نقد بر چنین کاری را منصفانه نمی‌داند و عقیده دارد در چنین کاری که هزاران بیت از دیوان حافظ را به درستی ضبط کرده است، مطرح کردن یکی دو غلط چاپی یا طرح اختلاف‌نظرها ناعادلانه است. در این میان تنها دو نقد را کاملاً بر این کار وارد می‌دانم و دلیل نیز این است که این نقد، مربوط به شیوه کار است و نه اختلاف سلیقه. مهم‌ترین نقد کار این است که اولاً دکتر نیساری کار خود را به ضبط غزل‌های دیوان حافظ منحصر کرده‌اند. بعید می‌دانم که قصیده، مثنوی و یا رباعی در نسخه‌های مورد استفاده ایشان موجود نبوده باشد. بنابراین ما متن کامل اشعار حافظ را در این دیوان به دست نخواهیم داشت و اگر پژوهشگری بخواهد وضعیت این موارد را در آن نسخه‌ها بداند، ناچار است که باز نسخه‌ها را بررسی کند.

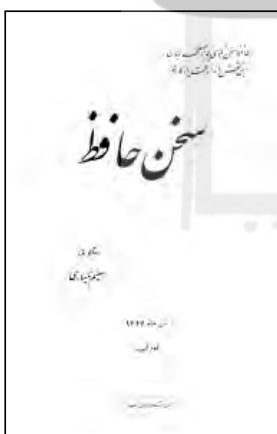
نقد دیگر مربوط به این نکته است که دکتر نیساری برخی ابیات و غزل‌ها را که به رای خود از حافظ ندانسته‌اند، از متن حذف کرده‌اند. پرسش اینجاست که آیا این اشعار در هیچکدام از نسخه‌ها موجود نبوده



شرکت داشته‌اند و نمونه‌ای از آن، نگارش دو جلد تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام است که گویا برای دبیرستان‌ها تألیف شده و جلد دوم آن در سال ۱۳۲۷ش به چاپ رسیده است (تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام [ج ۲]: از حمله مغول تا انقلاب مشروطیت)، سلیم نیساری، تهران، شرکت چاپ مهر، ۱۳۲۷ش).



نیز جا دارد یادى کنیم از نوشته ارزشمند ایشان درباره خط فارسی و ارتباط آن با زبان فارسی که از تألیفات ارزشمند درباره این موضوع است (دستور خط فارسی، سلیم نیساری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش).

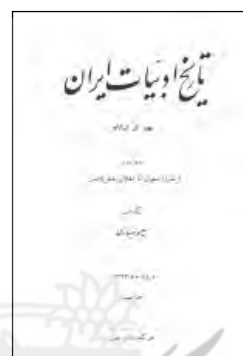


در پایان بد نیست اشاره‌ای داشته باشیم به جزوه کوچک «سخن حافظ» که در سال ۱۳۲۷ خورشیدی یعنی حدود شصت سال پیش درباره حافظ توسط ایشان منتشر شد (سخن حافظ، نگارش سلیم نیساری، تهران، شرکت چاپ مهر، ۱۳۲۷ش) و طبعه‌ای بود برای انتشار اثر بسیار ارزشمندی با عنوان دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ.

است؟ اگر بوده پس می‌توان گفت که حذف‌هایی کمی — که حاصل اغلاط یا دگرسانی‌ها هم نیست — در این کار اعمال شده و باز برای تعیین وضعیت این موارد، لازم است تا به نسخه‌ها مراجعه شود. گمان نویسنده این سطور این است که در چنین مواردی بهتر است که مصحح، اصل شعرها را در متن وارد کند و در پاورقی نظر خود را درباره آن‌ها اعلام کند.

برای نمونه این اشعار حذف‌شده، می‌توانیم از غزل مشهور با مطلع ذیل یاد کنیم:

مرا می‌بینی و دردم، زیادت می‌کنی در دم
تو را می‌بینم و میلم، زیادت می‌شود هر دم



از این رو، می‌توان با انتشار تکمله یا ضمیمه‌ای برای دو جلد حاضر، آن موارد را نیز در اختیار خواننده قرار داد. کاری که مثلاً دکتر خانلری به عنوان اشعار الحاقی در چاپ خود انجام دادند.

با این وجود، باید باز هم یادآور شویم که این کار از نمونه‌های شاخص در پشتکار و تدقیق علمی در تدوین یک متن است و انجام آن جای ستایش‌های فراوان دارد. البته این ستایش با عنایتی که جامعه علمی به متن مذکور داشته است به خوبی نمایان است چنانکه در مدت کوتاهی که از انتشار متن می‌گذرد نسخه‌های آن به پایان رسیده است و به گمان من، این توجه، پاداشی است معنوی به تلاش تحسین‌برانگیز دکتر نیساری در تدوین دیوان حافظ.

اما در مورد خود مصحح: نام «سلیم نیساری» برای من همیشه تداعی‌کننده دوره ارزشمند کتاب فهرست نسخه‌های خطی فارسی اثر استاد احمد منزوی است که مقدمه آقای نیساری را بر پیشانی خود دارد و یادگاری است از دوران مدیریت ایشان در مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای (RCD). ایشان همچنین مدتی در تألیف کتاب‌های درسی

تحفة السلاطین (منطق فارسی)، محمد بن جابر انصاری (ق ۱۱)، مقدمه و تصحیح و تحقیق: احد فرامرزی قراملکی، با همکاری زینت فنی اصل و فرشته مسجدی، تهران، نشر میراث مکتوب، با همکاری دانشکده الهیات دانشگاه تهران، چهل و هفت + ۴۰۲ ص، ۱۳۸۶ ش.



کتاب شامل یک دوره مباحث منطقی است به زبان فارسی، تألیف محمد بن جابر انصاری (بناکننده مدرسه نوریه اصفهان) که به درخواست حسینعلی خان در نیمه اول قرن یازدهم به نگارش درآمده است.

مؤلف مدتی کلانتر اصفهان بوده، و با مرحوم علامه مجلسی آمد و شد داشته است (ص: بیست و چهار). در تألیف این اثر هم به منطقیان متقدم مخصوصاً ابن سینا نظر دارد، و هم به منطقیان متأخر مانند خونجی (افضل الدین محمد بن نام آور)، و قطب الدین رازی، و ملا سعد تفتازانی، و به خصوص خواجه نصیر. و گمان می‌کنم بیشترین اقتباس او از کتاب اساس الاقتباس تألیف خواجه باشد.

وی موضوع منطق را معرف و حجت می‌داند و از همین جا معلوم می‌شود که شیوه نگارش او در منطق و ترتیب مباحث منطقی، منطق دویخشی است، و از این حیث روش او روش اکثر منطقیان متأخر است. خود می‌گوید: «قدماء منطقیین مبحث عکس را در کتاب قیاس ایراد کرده‌اند، چه عکس مستوی از مقدمات بیان بعضی از قیاسات است. لکن متأخرین، به سبب آنکه مبحث عکس متعلق است به قضایای مفرده، ایراد مباحث عکس در قضایا کنند» (ص ۲۱۴).

و در فن برهان می‌گوید: «چون در این کتاب از جهت

موافقت با متأخران، عمدتاً مسائل برهان در قاطیغوریاس ذکر کرده شد...» (ص ۲۷۰).

مؤلف به مباحثی که منطقیان اسلام مطرح کرده‌اند، و در آثار پیشینیان سابقه نداشته، توجه داشته است. اینک اشاره‌ای مختصر به برخی از آنها:

در مورد تصدیق، اختلاف معروفی است بین حکما و امام فخر رازی. فخر رازی تصدیق را مرکب از چهار جزء می‌داند: ۱. تصور موضوع، ۲. تصور محمول، ۳. تصور نسبت حکمی، ۴. اذعان و حکم به نسبت.

در صورتی که به نظر حکما تصدیق حالتی است ذهنی که واحد و بسیط و غیر قابل تجزیه است و آن در واقع حالت یقینی است که ذهن درباره وقوع نسبت یا عدم وقوع آن پیدا می‌کند. (رک: منطق صوری، تألیف نگارنده، ص ۳۲).

مؤلف به همین اختلاف نظر اشاره می‌کند و می‌گوید: «و این تصورات ثلاثه [یعنی موضوع و محمول و رابطه] بنابر مذهب امام فخر رازی جزء تصدیق‌اند. و تصدیق پیش او مرکب است از تصورات ثلاثه و حکم. اما در نزد محققین از حکما، تصورات ثلاثه خارج‌اند از تصدیق، و شرط‌اند برای تصدیق. و تصدیق در نزد ایشان نیست مگر حکم» (ص ۶).^۲ و نیز شبهه مجهول مطلق را مطرح می‌کند و جواب آن را می‌آورد (ص ۱۰).

در برابر عقیده امام فخر مبنی بر این که دلالت التزام مطلقاً مهجور است، موضع مخالف اتخاذ می‌کند و می‌گوید: «و بیاید دانست که دلالت التزام را در جواب ما هو و حد تام استعمال نمی‌کنند، و لهذا می‌گویند که دلالت التزام در علوم مهجور است. ولیکن در حدود و رسوم ناقصه خالیه از اجناس، و در محاورات استعمال می‌کنند. پس استدلال امام فخر در شرح اشارات بر این که دلالت التزام مطلقاً مهجور است باطل و بی‌صورت [ظ: ناصواب] است» (ص ۳۰).

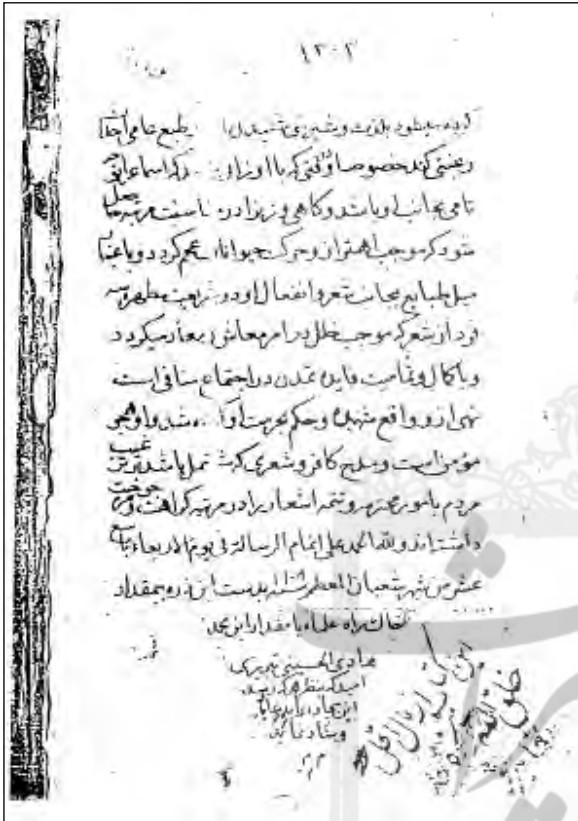
در تعریف فکر، ابتدا دو حرکت ذهنی را شرح می‌دهد، و پس از ذکر چند تعریف برای فکر، سرانجام این تعریف

۱. اقتباس تقریباً به عین عبارت از کتاب اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، از انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۵۸.

۲. به قول مرحوم حاج سبزواری:
الإرتسامی من إدراك الحجا
أو هو تصدیق هو الحکم فقط
إمّا تصوّر یكون ساذجا
و من یرکبه فیرکب الشطط



ما در کتب علم النفس قدما هرگز قوه‌ای نفسانی بنام «دوده»! نداریم. در اینجا یا مؤلف دچار سهو شده، یا عبارت در چاپ افتادگی دارد. و ظاهراً باید چنین باشد: «... به وساطت قوتی که مسمی است به مفکره، و آن قوه‌ای است در تجویف اوسط دماغ در نزد دوده دماغ...» (رجوع شود به علم النفس شفا و کتب دیگر در این باب).



- در مورد عبارت ابن سینا دربارهٔ معنی دلالت می‌گوید: «فکل» جواب همین شرط است، در صورتی که «فکل» آغاز جمله است نه جواب شرط. و این غلط در صفحه بعد نیز تکرار شده است. (ص ۲۵).

- «چه اگر غسل وصف کرده شود مثلاً به این که تلخ است و مهوع، این وصف در طبع عامی احداث می‌کند نفرتی را که موجب نخوردن و عدم رغبت او می‌شود» (ص ۳۱۰). مثالی که در باب شعر برای ایجاد نفرت در این مورد می‌آید، تشبیه غسل به مرءة مَقْبِيَّه است (به صیغه اسم مفعول) یعنی زرداب استفراغ شده، و مؤلف آن را به غلط مرءة مَقْبِيَّه (به صیغه اسم فاعل) خوانده و به تلخ مهوع ترجمه کرده است. مرءة (ج: مرار) در اصطلاح طب

را هم می‌آورد که «ملاحظه معقول است از برای تحصیل مجهول» و این تعریف از ملا سعد تفتازانی است در تهذیب المنطق: «ملاحظه المعقول لتحصیل المجهول»، که در نهایت ایجاز و در عین حال در کمال رسایی است و به زیبایی سجع نیز آراسته است.

گاه معانی مختلف یک اصطلاح را در علوم مختلف بیان می‌کند که برای فرهنگ‌نویسان بسیار مفید است، مانند معانی مختلف «مفرد» در نزد ارباب علوم و صناعات (ص ۴۴)

همچنین برای لفظ «جنس» دوازده کاربرد می‌آورد که در کمتر کتابی دیده می‌شود (ص ۹۵ تا ۹۸).

سبک نگارش کتاب گاه روان و روشن است، و گاه ترجمه‌ای تحت‌اللفظی و ثقیل و تکلف‌آمیز. فی‌المثل این عبارت ابن سینا «دلالة اللفظ ان يكون إذا ارتسم في الخيال مسموع اسم، ارتسم في النفس معنی، فتعرف النفس أن هذا المسموع لهذا المفهوم. فكلما أوردته الحس على النفس التفتت الى معناه» (ص ۲۴) چنین معنی شده است: «و معنی دلالت لفظ این است که باشد شأن و حال این که هرگاه مرتسم شد در خیال شنیده شده از لفظی که این صفت دارد که منتقمش می‌گردد در نفس معنی او، پس می‌شناسد نفس که این شنیده شده، از برای این معنی است. پس هرگاه ایراد می‌کند حس آن لفظ را بر نفس، ملتفت می‌گردد نفس بسوی معنی آن لفظ...» (ص ۲۵). و نیز بعضی موارد دیگر...

مؤلف از احاطه و اشراف کامل، و دقت کافی برخوردار نبوده و از همین رو سهوهای متعدد در کتاب راه یافته است که موجب گمراهی و انحراف خوانندگان مبتدی خواهد بود. از باب نمونه:

- در وجه تسمیه ایساغوجی می‌گوید: استاد این مبحث را برای شاگرد خود موسوم به ایساغوجی تدریس می‌کرده و در حین تدریس مکرر در خطاب به او می‌گفته است: یا ایساغوجی! (ص ۱۹)

- «و یکی از معانی [برای فکر] حرکت نفس ناطقه است به وساطت قوتی که مسمی است به دوده در مقدم بطن اوسط از دماغ در معقولات و از امور کلیه...» (ص ۱۰).

قدیم یکی از اخلاط است که یا صفرا است و یا سودا. و به همین جهت به کسی که خلط صفرا بر او غالب باشد، ممرور گویند.

الهام حق، و تلقین صدق، و توفیق خیر مؤید گردانیده، و هم ایشان را منصور بر اقتناء فضائل و اکتساب کمالات گردانید...»

در این عبارت از افتتاح کتاب دو غلط آشکار وجود دارد: یکی «به هر برهان» که صحیح آن «بهر برهان» است و آن تعبیری است که پس از ذکر نام مقدس خداوند برای تعظیم می‌آید: فی‌المثل می‌گویند: عظم سلطانه و بهر برهان.

دیگر کلمه «منصور» است که صحیح آن یقیناً «مقصور» است. در نثر معیار امروز هم می‌گوئیم: «فلان کس همت خود را بر این کار مقصور داشت» یعنی هم خویش را منحصرأ به این کار گماشت.

- ص ۲، س ۱۳: «أجری الله آثار متعالیه علی صفائح الایام...» صحیح آثار معالیه است. معالی (جمع معالاة) به معنی والایها و همت‌های بلند است. این غلط در ص ۳۱۴ نیز تکرار شده است.

شاعر می‌گوید:

بقدرالکدّ تکتسب المعالی

ومن طلب العلی سهر اللیالی

- ص ۲، س ۱۴: «لازال رکن الدین بلطائف اعتنائہ رکینا، و متنّ العلم لعواطف اشفاقه متیناً. و یرحم الله عبداً قال آمیناً.»

اعراب‌گذاری بکل ناصواب است و باید چنین باشد: لا زال رکن الدین بلطائف اعتنائہ رکیناً، و متنّ العلم لعواطف اشفاقه متیناً. و یرحم الله عبداً قال آمیناً.

«لازال» از افعال ناقصه است، و عمل آن مانند عمل «کان» است. رکن الدین اسم آن است و رکیناً خبر آن...»

- ص ۹، س ۶: «و اطلاق آلت بر منطوق به اعتبار این است که واسطه است میان فاعل که نفس ناطقه است، و منفعل که مجهولات تصویری و تصدیقی است...» که صحیح «معلومات تصویری و تصدیقی» است. و این غلطی است که ذهن خواننده را پریشان و مشوش می‌کند.

- ص ۹، س ۱۶: «و ذهن عبارت است از قوه مخلوقه در انسان که به آن تمیز تواند کرد میانه اشیاء حاصله در نفس، یا حاضرۀ عندها.» ظاهراً به جای «مخلوقه» لفظ دیگری بوده است.

- ص ۱۴، س ۱۹: «مقولات عشره» که صحیح آن یقیناً «مقولات عشر» است. این غلط در ص ۱۳۵ هم

اما درباره شیوة تصحیح کتاب و ارزشیابی آن: این رساله را «پیش از این دو دانشجوی کارشناسی ارشد به صورت مستقل از یکدیگر به عنوان پایان‌نامه تحصیلات تکمیلی مقابله و تصحیح کرده‌اند: سرکار خانم زینت فنی اصل به راهنمایی نگارنده، و سرکار خانم فرشته مسجدی به راهنمایی استاد ارجمند جناب دکتر غلامرضا اعوانی...» (صفحهٔ چهل).

استاد فرامرز قراملکی با در دست داشتن نسخه‌های مصحح دو دانشجوی نامبرده، و نیز با مراجعهٔ مجدد به نسخه‌های خطی، و انتخاب آنچه در بین نسخه‌ها صحیح‌تر به نظر می‌آید، به روش اجتهادی به تصحیح کتاب پرداخته‌اند. بنابراین تصحیح حاضر در واقع سومین تصحیح است از این کتاب. مقدمه ایشان بر کتاب، و نیز تعلیقات بر فوائد متن افزوده و موجب ایضاح پاره‌ای مشکلات شده است.

اما با کمال تأسف غلطهای چاپی و غیرچاپی فراوان در کتاب وجود دارد که حدس صورت صحیح آنها برای دانشجویان به خصوص مبتدیان خالی از صعوبت نیست و چه بسا مایهٔ سرگردانی است. ذکر تمامی اغلاط به درازا می‌کشد، تنها از باب نمونه به ذکر شمه‌ای از آنها اکتفا می‌شود:

- در صفحهٔ سی‌ونُه: «قدتم الكتاب بعون الملك الوهاب، علی ید اقل خلیفه، لاشیء فی الحقیقه...» کلمه «خلیفه» نادرست است و صحیح آن «خلیقه» است. این غلط در ص ۳۱۰ نیز عیناً تکرار شده است. خلیقه فعل به معنی مفعول است (= مخلوق) و جمع آن خلایق است و بنابراین «أقل خلیقه» یعنی کمترین مخلوق خداوند. عبارت بعد از آن «لا شیء فی الحقیقه» نیز موجب آراستن عبارت به سجعی زیبا می‌شود.

در صفحهٔ چهل و پنج هم که صفحهٔ آخر نسخه خطی گراور شده، صریحاً «خلیقه» آمده است.

- ص ۱، س ۳: در همین اولین صفحهٔ خطبهٔ کتاب چنین نقل شده: «... حمد و ستایش و ثنای واجب‌الوجودی است تعالی شأنه و به هر برهان که متعلمان حکمت را به



آثار تاریخی وراورد و خوارزم، جلد اول: سمرقند و بخارا، جلد دوم: کش، ترمذ، بدخشان، تألیف منوچهر ستوده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶ ش.



جنگ فرارورد، حاصل چند دهه تلاش و سفر و مذاقه در سرزمینی است که در گذشته فرارورد، در دوره اسلامی ماوراءالنهر، در سده‌های میانه ترکستان، و در دو سده اخیر و اینک آسیای میانه یا مرکزی نامیده شده است. غیرت ملی دکتر ستوده در این اثر ارزشمند دیدنی است: تمام تلاش او بر آن است تا ثابت کند که وراورد همیشه ایرانی بوده و هست، و هرچه از ترکستان و آسیای میانه بوده و هست جعل است و تزویر. و در این راه همه چیز را به هم می‌یافد: اینکه تورانیان و سکاها که برادران شمالی ایرانیان بوده‌اند و همیشه ساکن این سرزمین. واژه توریک به معنی تورانی است اما ترکستان ساخته ترکان غیر تورانی. تورانیان از شرق آسیا (مصوب رود آمور) تا غرب اروپا (پرتغال) ساکن بوده‌اند (ج ۱، ص ۱۴). حتی پان ترکان و پان تورانیان نیز چنین گستره جغرافیایی را برای خود قایل نشده‌اند. تا قبل از آمدن روسها، ازبکان بیابانگرد بوده‌اند و این روسها بودند که ازبکان را یکجانشین ساختند (ج ۱، ص ۲۲۸). این استالین بود که از ازبکان کشور کره به سمرقند آورد و سمرقند را ازبک‌نشین کرد! (همانجا).

نویسنده برای حرفهای خود معمولاً سند و مدرکی

به صورت عنوانی برجسته با حروف درشت و چشمگیر تکرار شده است.

در این مورد قاعده آن است که برای اسماء مونث، صفت را مذکر می‌آورند و بالعکس. مانند کلیات خمس، و صناعات خمس، و سماوات سبع، و نسب اربع. خدای متعال فرماید: «والفجر و لیل عشر». استادان ما نیز که گویا هم اکنون صدایشان و لحن مخصوصشان در گوش بنده است، همواره مقولات عَشْرُ تَلْفِظُ می‌کردند.

اما برای اسمهای مذکر، صفت را مؤنث می‌آورند. مانند عقول عشره، و افلاک تسعه، و عناصر اربعه، و اقالیم سبعة و ...

- ص ۲۵، س ۱۶: «اللفظ لا یدلّ بنفسه، بل بإرادة اللفظ.»

صحیح: باراداة اللفظ.

- ص ۶۴، س ۴: «و دانستن احوال امور غیر محصوره غیر متناهی، متعسر بلکه متعزر است...» صحیح متعذر (با ذال) به معنی بسیار دشوار و تقریباً محال.

- ص ۱۱۶، س ۱۰: «کلیات خمس» غلط، و صحیح آن چنانکه در نسخه بدل آمده «کلیات خمس» است.

- ص ۲۷۹، س ۶: «... یا مشهورات نزد جمعی باشد، دون جمعی. مانند آن چیزی که نظر به عادات و اخلاق کرده محمود می‌باشد. و نسبت به کسی که صاحب این ملکه نیست محمود نیست...» «کرده» غلط است و «گروه» صحیح.

- ص ۳۱۰، س ۷: «... ..» خصوصاً در وقتی که [سخن] با اوزانی باشد که اسماء را توجه تامی به جانب او باشد... «اسماء» نادرست، و «اسماع» صحیح است.

محمد خوانساری

نمی‌دهد. بیشتر به دو کتاب تصحیح‌شده خود (مهمان‌نامه بخارا و حدودالعالم) استناد می‌کند و گاه به متون دیگر (بدون اشاره دقیق و ذکر صفحه). حتی اشاره مبهم ایشان به سکاهاى تیزخود و آن طرف آب (پر دریا) و هوم‌نوش (و نه ماهیخوار) در کتیبه‌های هخامنشی آمده بود و نه در اوستا.

نویسنده گمان دارد که همه دنیا جمع شده‌اند که سمرقند و بخارا را از چنگ ما بیرون بکشند. ذائقه ادبی و تحصیلات ایشان او را در استفاده غیرعلمی از امثال عوامانه‌ای مانند لجن‌مال‌کردن (ج ۱، ص ۲۵)، ریگ به کفش داشتن (ج ۱، ص ۲۰)، نیم‌کاسه زیر کاسه داشتن (ج ۱، ص ۱۹) ماهر نشان می‌دهد.

اگر فرصت به نویسنده داده می‌شد ثابت می‌کرد که اسکاتلندیها از بقایای سکاها و ایرلندیها از اقوام ایرانی هستند (ج ۱، ص ۱۴).

اتیمولوژی نیز جای خوبی در این کتاب دارد: معنی تور را از آنجا می‌فهمیم که گیلانیان به وحشی تور می‌گویند: توره‌واش گیاهی است وحشی که زنان لاهیجانی برای باردارشدن از آن استفاده می‌کنند. پس تورانیان (همان اقوام نزدیک ایرانیان) مردمی متجاوز، زورگو و غارتگر بودند (ج ۱ ص ۱۵). بیشتر پیش نرویم.

جلد یکم کتاب آثار تاریخی وراود و خوارزم دارای چهار بخش است:

دفتر یکم، مقدمات و کلیات، که به جغرافیای تاریخی وراود می‌پردازد و علاوه بر تاریخ و جغرافیا و نام‌شناسی و گاهنگاری وقایع، فرقه‌ها و معماری و غذاهای وراود را هم شامل می‌شود.

دفتر دوم درباره سمرقند است و جغرافیای تاریخی آن. آثار و بناهای تاریخی، مزارات، بناهای تازه‌ساز و ظروف آنجا.

دفتر سوم درباره بخارا است؛ درباره تاریخ و جغرافیای تاریخی و آثار تاریخی شهر.

آخرین بخش کتاب ضمایم آن است که ۱۷۴ عکس را در بر می‌گیرد و همگی سیاه و سفید. جلد دوم با آنکه ادامه جلد اول است با فصل سوم آغاز می‌گردد (در حالی که جلد اول با دفتر سوم خاتمه یافته بود).

فصل سوم: شهر سبز (کش) و ترمذ و ختلان. در آغاز

این فصل می‌خوانیم: «فاصله سمرقند تا شهر سبز حدوداً ۱۲۰ کیلومتر است.»

سپس می‌فهمیم که «بر سر دوراهی بخارا، پاسبان جلوی ما را گرفت و اجازه عبور نداد، مجبور شدیم راه دیگری را انتخاب کنیم و هفتاد کیلومتر به ۱۲۰ کیلومتر رسید.» یعنی اگر پاسبان از یک اجازه داده بود اینک فاصله سمرقند تا شهر سبز حدوداً ۷۰ کیلومتر بود. حتماً این هم از توطئه‌های روسها و ازبکان برای دست‌نیافتن ما به سمرقند بود!

نویسنده از دیده‌ها و شنیده‌های خود بفرآوانی می‌گوید: «دست چپ شیرین‌بیان دیدیم» و «دست راست درخت توت». این کلمات را هم شنیدیم: «سموسه، مان تو» و البته آنها را تشریح هم می‌کند: «چاله یعنی ارزن»، «شغل یعنی ریگ نظیر ریگ نان سنگک»...

فصل چهارم: حصار و پنجیکنت

فصل پنجم: بدخشان

فصل ششم: خوراسان، که در آن از بناهای این سوی جیحون یعنی مرو و ختل یاد می‌کند. این جلد سه پیوست دارد:

۱. آثار و بناهای تاریخی غزنی و بلخ و هرات که چون جزو وراود نیست، به صورت پیوست آماده شده، و البته با این تعریف فصل ششم (خوراسان) نیز می‌توانست و باید به صورت پیوست می‌آمد.

۲. دهستان: که یادداشتهای پراکنده نویسنده درباره دهستان است.

۳. کتیبه سرخ‌کتل بغلان نوشته عبدالحی حیبی که مجدداً حروفچینی شده و از صفحه ۱۸۹ تا ۳۰۶ کتاب را در بر می‌گیرد و الحق نوشته‌ای کم‌نظیر است.

این جلد نیز ۱۵۵ عکس سیاه و سفید را دربر دارد. اگر مؤلف جلد یکم، منابع و مآخذ فارسی و عربی و لاتینی، را بر اساس نام کتاب تنظیم کرده بود، جلد دوم حتی فاقد همان روش غیرعلمی است. البته جلد سوم نیز در راه است.

در این دو جلد، مواد خام فرآوانی برای پژوهشگران آینده به چشم می‌آید و امیدواریم بقیه سفرنامه استاد ستوده در سفرهای وراودی نیز به صورتی علمی‌تر منتشر گردد.

کوشیار گیل



جنگنامه کشم و جرون‌نامه، تصحیح و تحقیق محمدباقر وثوقی و عبدالرسول خیراندیش، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چهل و هفت + ۲۶۴ ص، ۱۳۸۴ش.



بالاخره جنگنامه کشم و جرون‌نامه منتشر شد؛ دو متن مهم در تاریخ خلیج فارس و دفع استعمار از بخشی از آن در دوره صفویه.

متن اول «جنگنامه کشم» است که تنها یک نسخه دارد که متن آن در کتابخانه واتیکان و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و کپی عکس آن به همت یکی از دوستان (م.ص.) تهیه و در اختیار مصححان قرار گرفت. این متن یک بار در سال ۱۸۹۰م توسط بونلی در رم، و یک بار توسط سعید میرمحمدصادق در سال ۱۳۷۶ش در تهران منتشر شده بود. «بدین ترتیب چاپ کنونی تصحیح سوم جنگنامه کشم محسوب می‌شود» (پیشگفتار، ص ۱۲).

متن دوم «جرون‌نامه» است که آن هم تنها یک نسخه دارد که متن آن در کتابخانه بریتانیا موجود و میکروفیلم آن به لطف یکی دیگر از دوستان (ل.خ.) تهیه شد و در اختیار مصححان قرار گرفت.

حال که از میزان زحمت مصححان در گردآوری نسخه‌ها برای تصحیح انتقادی آشنا شدیم نگاهی به تصحیح انتقادی بیندازیم.

علاوه بر اشتباه‌های چاپی که زیاد نیست و قابلیت توجه چندانی هم ندارند، چند مورد اساسی دیدم که ذکر آنها بی‌استفاده برای مصححان آینده نخواهد بود:

۱. با تعریفی که از تصحیح انتقادی داشتیم، به این

کتاب نگاه کردم، اما اثری از آن ندیدم. مگر می‌توان با یک نسخه تصحیح انتقادی کرد؟ آیا مصححان برای درک و گشایش مشکلات متن از چه منبعی بهره گرفته‌اند؟ آیا بهتر نبود به تصحیحات خود نسبت قیاسی یا ذوقی یا سلیقه‌ای می‌دادند و نه تصحیح انتقادی؟ لذا به نظر میرسد آوردن عبارت «نسخه اساس» برای تک‌نسخه (مقدمه، ص ۴۹) موجه ننماید. من که هنوز قانع نشده‌ام.



۲. با آنکه مصححان چند صفحه و در چند جای کتاب تأکید فراوان دارند که قدری سراینده «جرون‌نامه»، قدری شیرازی مشهور نیست و قدری ناشناس است، و چند صفحه هم درباره قدری شیرازی که سراینده «جرون‌نامه» نیست نگاشته‌اند، اما باز بر سر صفحات نخست «جرون‌نامه»، نام قدری شیرازی آمده است.

۳. با آنکه قدری آن را «داستان جرون» نامیده اما عنوان نسخه «جرون‌نامه» است و معلوم نیست چه کسی اول بار این نام را بر کتاب نهاده (مقدمه، ص ۱۸). پس می‌توان عنوان کتاب را «جرون‌نامه» گذاشت و بر بالای صفحات و در تعلیقات داستان جرون نوشت. اگر تمام مقدمه را بخوانید نخواهید فهمید که مصححان «جرون‌نامه» را پسندیده‌اند یا «داستان جرون» را، و هر از گاهی از یک نام استفاده می‌شود. شاید چندان در تصحیح انتقادی موثر نبوده است. این بی‌پروایی تا آنجاست که در مقدمه می‌نویسند: «اهمیت تاریخی منظومه جرون‌نامه: «منظومه داستان جرون اگرچه از لحاظ ادبی ارزش خاصی ندارد، اما...» (مقدمه، ص ۳۴).

بدم نمی‌آید بدانم که مصححان درباره سلامت عقل خوانندگان چه گمان برده‌اند؟

۴. از آنجا که قدری وقایع کتاب را تا سال ۱۰۴۲ق آورده، پس تا سال ۱۰۴۳ق زنده بوده است (مقدمه، ص ۱۹)، معلوم نیست این نتیجه‌گیری چقدر درست باشد. درباره زمانه قدری بر جلد کتاب نوشته‌اند «زنده تا سال ۱۰۴۳ق»، که نادرست است و معنی آن تاریخ مرگ او در سال ۱۰۴۳ق است، «زنده در سال ۱۰۴۲» درست‌تر بود. ۵. مصححان آورده‌اند که «جنگنامه کشم را دون گارسیا دوسیلوا فیگوئروا به واتیکان برده» (مقدمه، ص ۱۶) و بر ادعای خود منابعی معرفی کرده‌اند، از جمله عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار. و جالب آنکه عباس اقبال، پیترو دلاواله را ناقل کتاب به واتیکان می‌داند (یادگار، س ۴، ش ۴، ص ۴۱) و مصححان در این باره هیچ توضیحی ندارند.



۶. از عجایب تاریخ است که بخش نخست کتاب یک‌سال پیش از اتمام سرایش آن به کتابخانه واتیکان رسیده است. مصححان در توجیه امر می‌نویسند: «در برگ اول به خط لاتین نسخه جنگنامه کشم و [کذا] تاریخ ۱۶۲۲م قید شده است که برابر است با ۱۰۳۱ هـ بدین ترتیب این نسخه ده سال پس از سرایش منظومه به کتابخانه واتیکان رسیده است.» (مقدمه، ص ۱۶). واقعیت آن است که ۹ محرم ۱۰۳۲ هجری در ماه

نوامبر سال ۱۶۲۲ میلادی قرار داشته و شخص ناشناسی این تاریخ را بر کتاب نوشته و ربطی به ده سال بعد و انتقال به واتیکان ندارد.

۷. با آنکه مصححان آورده‌اند که تصحیح بونلی را به دست آورده‌اند، (پیشگفتار، ص ۱۲) اما مشخصات کتاب بونلی را در هیچ جا نمی‌یابیم و گفته‌های بونلی به نقل از منابع دیگری است (مانند زیرنویس ۱۰، ص ۴). ۸. به نظر می‌رسد مصححان برای پنهان کردن ایراد بالا سعی در فرافکنی داشته و عباس اقبال را متهم به ندیدن متن کشم‌نامه و استفاده از متن تصحیح بونلی نموده‌اند (مقدمه، ص ۴۵). در حالی که عباس اقبال هیچ اشاره‌ای به ندیدن کتاب کشم‌نامه ندارد. استنباط مصححان از تعبیر سکوت برای ندیدن، عیناً برای بند بالاتر هم قابل تسری است.

۹. برخی استنادات نیز بسیار جالب است. در داستان محاصره هرمز می‌نویسند: «فاریا سوسا تاریخ این رویداد را ۱۷ مارس ۱۶۲۲ ثبت کرده است.» (مقدمه، ص ۳۸) و سند هم ارائه می‌دهند: «فاریا سوسا آسیای پرتغال... صص ۲۹۹ تا ۳۰۶». یعنی عبارت «۱۷ مارس ۱۶۲۲» را باید در هفت صفحه دید! درخت خربزه الله اکبر! ۱۰. مقدمه ۴۲ ارجاع و ۴۳ پی‌نوشت دارد؟ ۱۱. برخی مطالب در مقدمه مطالب تکرار شده‌اند: اشعار التماس دعا (ص سی و چهل و سه). اشتباه محمدشاه هرمزی و فیروزشاه (ص سی و سه، و سی و هفت).

۱۲. آورده‌اند که بر مهر کتابخانه واتیکان نوشته شده: APOSTOLICA VATICANA BIBLIOTHECA

که درست آن عبارت زیر می‌باشد:

BIBLIOTHECA APOSTOLICA VATICANA

۱۳. در مطالعه تعلیقات ایراداتی وارد است که در حوصله این مقال نمی‌گنجد. به نظر می‌رسد تصحیح حاضر مصداق خوب همکاری دو آشپز باشد.

تازه، شنیده‌ام به بهانه چاپ این کتاب همایش مفصلی هم گرفته‌اند و مقالاتی از همین دست هم خوانده‌اند.

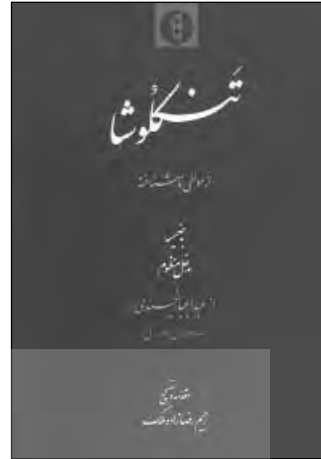
محمد تقی‌نیا

kushyaregil@yahoo.com



گزارش میراث

تنکلوشا، مقدمه و تصحیح رحیم رضازاده
ملک، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب،
یکصد و بیست و هشت + ۲۱۲ ص ۱۶ صفحه تصویر،
۱۳۸۴ ش.



این بهانه که این نسخه‌ها را یک مشت کاتب بی‌سواد استنساخ کرده‌اند، هرگونه که خواستیم، در متن اعمال نظر کنیم. تصحیح و مقابله نسخه‌ها شباهت زیادی به کار مرمت آثار باستانی دارد. درست مانند اینکه تکه‌هایی سفالین از یک کوزه شکسته باستانی در دسترس ما باشد و بخواهیم از دل این تکه‌ها آن را بازسازی کنیم. در این صورت به هر حال باید براساس موجودی فعلی و بررسی آن با دانسته‌ها و تجارب پیشین، فرضیه‌ای علمی را برای ساختار آن ارائه کنیم و بعد بر این مبنا به بازسازی آن بپردازیم. در این میان اگر آن ظرف سفالین مطابق فرضیه ما نبود و تکه‌هایی اضافه آمد، آیا حق داریم آنها را دور بریزیم و بگوییم ساختار منطقی کوزه همان است که ما فرض کرده‌ایم؛ و باقی تکه‌ها، سنگ و کلوخی است که اتفاقاً یا اشتهاً کنار این تکه‌ها قرار گرفته است؟

آنچه پس از این می‌آید، به معنی نفی تلاش‌های مصحح نیست؛ بلکه ارائه نمونه‌ای است از این حقیقت که هر کسی ممکن است در کار تصحیح دچار اشتباه شود و ارائه نسخه‌بدل‌ها اعترافی است بر این امر؛ و دادن حق به خواننده که اگر در موردی متن را ناصواب دید، بتواند از روی ضبط‌های دیگر به صورت صحیح دست یابد.

به گمان نویسنده این سطرها، یکی از هدف‌های چاپ متون این است که خواننده را از مراجعه به نسخه‌ها بی‌نیاز کند؛ در صورتی که خواننده، در رویارویی با چاپ مورد گفتگوی ما، تنها با یک نسخه مواجه می‌شود که توسط یک استنساخ‌کننده فاضل فراهم آمده است. پیش از ورود به مطلب، لازم است چند نکته را متذکر شویم: ۱. شواهد نشان می‌دهد که نام «تنکلوشا» در اصل، نام پدیدآورنده اثر است. البته این نام گاهی برای نام اثر نیز به کار رفته است متنها نقل غلط متون، دلیل بر تکرار آن توسط ما نیست. عنوان اصلی اثر براساس دو نسخه عربی موجود از آن «صور درج الفلک» است که ساختار کتاب نیز این نام را کاملاً تأیید می‌کند.

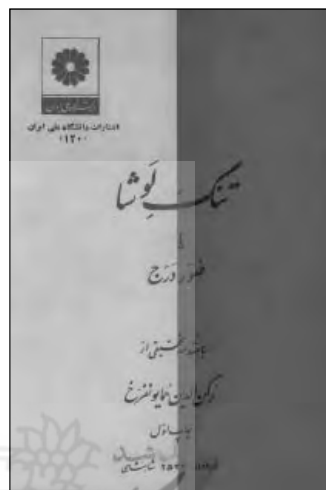
۲. نکته دیگر اینکه «صور درج»، متنی متکی بر تصاویر است و اصولاً با ساختار مصور تألیف شده است و چاپ غیر مصور آن، به گونه‌ای متن را ابتر می‌کند. هرچند باید پذیرفت که در بسیاری از دستنویس‌های مصور این اثر، تصاویر به صورتی نادرست ترسیم شده است و وجود یا عدم وجود آنها تأثیری در اصل موضوع ندارد.

مجموعه «علوم و فنون» مرکز پژوهشی میراث مکتوب از جمله مجموعه‌هایی است که موجب شد تا برخی از متن‌های کهن علمی — که سالیانی دراز به صورت دستنویس باقی مانده بودند — در اختیار پژوهشگران قرار گیرد. اقدام به انتشار این مجموعه جای سپاس فراوان دارد چرا که بسیاری از ناشران، به این دلیل که انتشار اینگونه متون هیچگونه توجیه اقتصادی ندارد از چاپ چنین آثاری خودداری می‌کنند و ترجیح می‌دهند به جای ریسک روی این متون، مثلاً یک روایت بازاری از دیوان حافظ را منتشر کنند.

خوشبختانه اکثر کتاب‌های چاپ شده در مجموعه «علوم و فنون» مرکز به شیوه علمی و انتقادی تصحیح شده است، اما چندی پیش، کتابی با عنوان تنکلوشا به کوشش آقای رحیم رضازاده ملک در این مجموعه منتشر شد که متأسفانه در ردیف دیگر آثار این مجموعه نیست و به همین دلیل لازم دیدیم تا برخی نکات را درباره تصحیح اثر یادآور شویم؛ باشد که مصحح محترم، این موارد را در چاپ‌های بعدی مورد نظر قرار دهد.

آنچه بیش از همه موجب شد تا درباره این کتاب قلم‌فرسایی کنیم، شیوه کار مصحح است و اینکه اصلاً عقیده‌ای به بررسی نسخه‌های اثر و ارائه نسخه‌بدل ندارند. نیز تصحیحاتی قیاسی که ایشان بدون توجه به ضبط نسخه‌ها و به دلخواه خود در متن اعمال می‌کنند. در این مورد باید توجه داشت که نمی‌توان به

۳. صور درج (تنگلوشا) در سال ۱۳۵۷ خورشیدی براساس دستنویسی مصور متعلق به رکن‌الدین همایونفرخ و توسط همو به صورت عکسی منتشر شده و در ادامه نیز متن حرفی آن به چاپ رسیده است (تنگلوشا یا صور درج، به کوشش رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷ش). آقای ملک به چاپ عکسی اشاره کرده‌اند اما به چاپ حرفی اثر — که در واقع اولین چاپ آن است — اشاره نکرده‌اند.



۴. اشتباهات مشترک میان چاپ آقای ملک و چاپ همایونفرخ جای تأمل دارد.

مواردی که پس از این ذکر می‌شود شامل اختلافات هم‌ارز نسخه‌ها و موارد استحسانی و سلیقه‌ای نیست، بلکه شامل مواردی است که به گمان نویسنده این سطور و به استناد نسخه‌های دیگر، در متن چاپ شده نادرستی وجود دارد و گاه شامل مواردی است که توسط مصحح، حرکت‌گذاری شده است.

در شواهدی که نقل خواهد شد، صورتی را که به گمان ما درست است، در متن آورده و موارد نادرست متن چاپی را داخل کروشه و پس از علامت اختصاری «چ» آوردیم. در صورت یکسانی آن مورد با چاپ همایونفرخ، به این چاپ نیز اشاره کرده و از آن با نشانه «خ» یاد کرده‌ایم. مرجع مقابله ما — غیر از چاپ همایونفرخ — متنی تصحیح شده بر پایه چند نسخه از «صور درج الفلک» است که به لطف یکی از سروران به رسم امانت مدتی در اختیار نگارنده قرار گرفته است. اینک برخی از این موارد:

— ص ۴، س ۷: «پس اگر مزاجی افتد مر [چ، خ: هر] ممتزجی را از کاینات که قوت و استعداد قبول او مر [چ، خ: هر] فعل مؤثری را قوی باشد و مؤثر را نیز قوت تأثیر قوی باشد و این مؤثر در آن ممتزج فعل تمام بکند، صورتی که مر [چ، خ: هر] آن ممتزج را از این مؤثر حاصل آید، کامل باشد.»

— ص ۶، س ۲: «تنگلوشای بابلی چنین می‌گوید که: غوامض اسرار فلک، علماء کسدانیان استنباط کردند.»
در [چ، خ: هر] چنین است: «... غوامض اسرار فلک، علماء کنند. اینان استنباط کردند...»

— ص ۱۸، س ۴: «پارسا و نیکوکار باشد و دعای وی بیشتر مستجاب گردد و در عمر خویش از مکاره [چ: مکاره] آسوده باشد.» (مکاره: جمع مکروه).

— ص ۲۶، س ۲: «برآید در این درجه بتان و ماه و هر دو بت سخنان با فایده بزرگ گویند.»

در نسخه‌های ما و چاپ همایونفرخ (ص ۲۷۰) بدین‌گونه است: «برآید در این درجه صورت بتان آفتاب و ماه و هر دو بت...»

توضیح اینکه در ص ۳۸، س ۲ از همین چاپ آمده: «برآید در این درجه صورت مردی استاده که نماز می‌کند مر بت آفتاب را و بدو تضرع می‌کند.»

و این نشان می‌دهد که «بت آفتاب» که در نسخه‌های دیگر آمده صحیح است و نسخه ایشان ظاهراً افتادگی داشته. علاوه بر این، در همان عبارت به «هر دو بت» اشاره شده که مرجع آن باید «بتان آفتاب و ماه» باشد.

— ص ۳۹، س ۸: «و طریق عبادت بیاموزد و کم‌خوار [چ، خ: شکمخوار] و ضعیف‌معهده بود.»

— ص ۴۰، س ۷: «برآید در این صورت، سرای‌های بنا کرده به گچ و خشت پخته [چ، خ: گچ و خشت و تخته] و گاه خرد و سبوه‌های سبز.»

ترکیب «خشت پخته» در جای دیگر از همین متن (ص ۴۷) آمده است: «برآید در این صورت، کپیان [چ، خ: کسان] و خوکان و شغالان و سگان و خشت پخته شکسته.»

— ص ۶۰، س ۲: «با او هفتاد هزار ماهی و سرطان و کشف و بزغ [چ: بزغ] و ارطینا و نیلوفر و طحلب [چ، خ: طلحت] و آن گیاه آبی که پودینه [چ، خ: بوزینه] را ماند.» «بزغ» ظاهراً اشتباه چاپی است. طحلب، جل‌بک

فقیه باشد اما بد نیت و دروغگوی و یارِ قاضیان [چ: و با رقصان] ستمکار باشد.»

مواردی که در زیر آمده، گویا اشتباه چاپی است:

- ص ۵، س ۳: «روان مردمی از جمله جواهر روحانی است و او را مناسبت [چ: مناسب] و علاقت تمام هست با نفوس افلاک و کواکب.»

- ص ۳۳، س ۳: «هر که او را بیند اندوهگین شود و از جانب راست او برآید حقه داروی [چ: داوری؛ خ: حقه‌دار و] با منفعت.»

استعمال واژه حقه به‌عنوان ظرف نگهداری دارو شواهد متعددی در متون دارد. برای نمونه در دیوان مجیرالدین بیلقانی (تصحیح محمدآبادی، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۸ ش، ص ۶۹) آمده:

بر سپهر گندناگون مهره‌های بوالعجب

حقه پُر مرهم انصاف را سر بسته‌اند

- ص ۵۰، س ۴: «و از جانب راست او برآید سوخته از آرایشی که خیاطان به دور اندازند و رشته گسسته و ناخن شکسته و خرقة [چ: خرفه] مرهم در او بسته.»

- ص ۶۳، س ۶: «هر که بر این درجه زاید محتال و فاجر و خبیث و جلواز و در مردمان طعن کننده [چ: کنند] باشد.»

- ص ۸۸، س ۵: «و از جانب راست او برآید دُرّجی [چ: دُرّجی] از سنگ جزع لطیف.»

- ص ۹۳، س ۱۹: «برآید در این درجه اصناف بارِ خرما از بلخ [چ: خ: بلخ] سبز و بسر زرد و سرخ...»
- ص ۱۲۶، س ۱۳: «کودکی دانه زردآلو بیرون می‌کند

تا روغن بگیرد و کنجاره [چ: کنجاوه] او نگاه دارد...»
گاه عبارت نسخه‌های دیگر، ساختار کهن‌تری را نشان می‌دهد ولی آنچه در چاپ دیده می‌شود، صورت مسخ‌شده و ساده‌شده عبارت است و متأسفانه تعداد این موارد کم نیست. نمونه آن عبارت زیرین است:

«برآید در این درجه مفرشی خز و بالش‌ها از قز زرداگین پُر از پَر چنانکه پادشاهان را باشد.»

در نسخه‌های ما آمده: «برآید در این درجه مفرشی خز و بالش‌ها از قز زرد، آگین ایشان پَر، چنانکه پادشاهان را باشد.»

نمونه‌ای از اینگونه استعمال واژه «آگین» را از دیوان خاقانی (ص ۵۲۸، چاپ سجادی) در زیر می‌بینیم:

است و پودینه، نگارشی دیگر از «پودنه/ پونه» است. شباهت گیاه آبی به پودنه صحیح‌تر از شباهت آن به بوزینه می‌نماید.

- ص ۶۱، س ۱۹: «برآید در این درجه صورت شیشه‌گری بر کرسی نشسته و شیشه‌ها و سکره‌ها می‌کند.»

در چاپ این‌گونه است: «برآید در این درجه صورت مردی با شیشه‌گری، بر کرسی نشسته...»

این لغزش، یادآور عبارتی از تاریخ‌الوزراء (تصحیح زنده‌یاد دانش‌پژوه، ص ۲۴۳) است: «و چون آبگینه کز باشد که گربه درخانه شیشه کند» و صحیح آن چنین است: «و چون آبگینه‌گر باشد...»

- ص ۶۶، س ۱۴: «هر که بر این درجه زاید دشمن روی و دور کرده مردمان باشد و به هر کجا که خسب چادر شب او از شر [چ: شیر؛ خ: شیر] و تباهی بُود.»

- ص ۸۰، س ۱۸: «و از جانب راست او برآید کیسه ناردان و مویز شاهی [ظ: شامی] و از جانب چپ او مُرسله [چ: مر سله‌یی] مرجان خزری، برخی مدور و بعضی پهن.» (مُرسله = گردنبند).

- ص ۸۳، س ۲: «و از جانب چپ او پوست مارانِ افعی و سُرون [چ: خ: بیرون] آنها و دندان‌ها.»

- ص ۸۴، س ۷: «و از جانب راست او برآید حُزمه‌های کاغذ مشرقی و رزمه‌ها محبَره [چ: خ: مجره] پر حبر.»
- ص ۱۱۳، س ۱۲: «هرکه بر این درجه زاید پادشاهی

قوی باشد و رحیم و نیکوکردار؛ روزه داشتن و قربان کردن و نماز بردن مر استارگان [چ: خ: استادکاران] را دوست دارد.»

- ص ۱۱۸، س ۹: «هر که بر این درجه زاید پادشاهی مقبل و نیک‌کردار و علم‌دوست باشد و علم‌های [چ: خ: عملهای] بسیار استنباط کند.»

در تأیید ضبط مذکور، در صفحه بعد همین چاپ آمده: «از جانب راست او مردی نشسته، کتب علمی که خود استنباط کرده می‌نویسد.»

- ص ۱۲۱، س ۱۳: «برآید در این درجه مردی که از راویه [چ: راینه؛ خ: رابیه] ادیم، آب تهی می‌کند.»

- ص ۱۳۱، س ۶: «از جانب راست او برآید کوزه‌های ففّاع تهی و از جانب چپ او زمینی، برو ژاله [چ: بر و ژاله] باریده.»

- ص ۱۳۲، س ۵: «هرکه بر این درجه زاید عالم و

تفسیر کرد و آن اینکه روایت اصیل مدخل منظوم همین متن کوتاه است و تحریر مبسوط، شامل افزوده‌هایی است که بعدها بدان الحاق شده است. البته اقدام مصحح در ارائه تحریر مبسوط کاملاً منطقی است و با این کار، خواننده به تحریر کوتاه اولیه نیز دسترسی خواهد داشت اما بهتر می‌بود که ساختار تحریر اولیه نیز برای خواننده تبیین می‌شد. از سویی بد نبود اگر مصحح در کار تصحیح، به نسخه‌های کهن نیز عنایتی می‌داشت چرا که در تحریر مبسوط، دستکاری‌هایی دیده می‌شود که قابل توجه است. برای نمونه بیت ۴۸ از چاپ را مثال می‌زنیم که بدین‌گونه ضبط شده است:

یکهزار است و بیست و نه به‌شمار

هفت از ایشان کواکب سیار

مصرع اول در سفینه تیریز و جنگ دانشگاه بدین‌گونه ضبط شده: «با نه و بیست آمده‌ست هزار»

مصحح محترم در مقدمه خویش بر این بخش، متذکر شده‌اند که این متن اولین بار در کتاب نمونه نظم و نثر فارسی از آثار اساتید متقدم (به کوشش حبیب یغمایی، تهران، [بی‌نا، چاپ تابان]، ۱۳۴۳ش) بر اساس چهار نسخه تصحیح و چاپ شده است. این را بیفزاییم که متن پایه آن چاپ، همان جنگ ۲۴۴۹ دانشگاه تهران است و با این توضیح مشخص است که چاپ کتاب براساس پنج نسخه بوده که البته یکی از آنها چاپی سنگی است. ضمناً لازم به ذکر است که متن مذکور بار دیگر براساس همان چاپ مرحوم یغمایی در صفحات ۱۰۹ تا ۱۳۰ کتاب شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی (معظمه اقبالی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ش) چاپ شده است.

مصحح محترم در نقل بعضی ابیات این منظومه مرتکب اشتباه شده است و ما به ذکر سه مورد که در سه صفحه اول مشاهده می‌شود بسنده می‌کنیم. مصرع دوم از بیت ۱۸ مشکل وزنی دارد:

بوالمحامد محمد احمد

که به‌قدر برتر است از فرقد

بیت ۳۲ بدین‌گونه ضبط شده:

۱. حواصل در اینجا به معنی نوعی جامه است که درون آن را از پر می‌آکنند.

ایشان در مقدمه کتاب به استناد این عبارت از صفحه ۱۰۳ کتاب «... و از جانب راست او زنی که او را به زبان ما، خاصه به زبان گیلان ماهیلاننا خوانند...» احتمال داده‌اند که گویا مترجم متن فارسی، از مردم حاشیه جنوبی مازندران باشد. عبارت فوق دقیقاً برابر است با ضبط همایونفرخ ولی در تمامی نسخه‌های ما بدین‌گونه است: «و از جانب راست او زنی که او را به همه زبان‌ها، خاصه به زبان ماهیان ثنا خوانند...»

چنانکه دیده می‌شود، عبارت نسخه‌های ما نیز چندان مقبول نیست اما مطلب قابل توجه این است که در هیچ‌کدام از این دست‌نویس‌ها اثری از نام «گیلان» نیست. در مورد بخش «پیوست ۳» — که به منظومه نجومی کوتاه «مدخل منظوم» اختصاص یافته — چند مورد قابل ذکر است. مورد اول — که مصحح محترم نیز بدان اشاره کرده — این است که از این منظومه دو تحریر در دست است: یکی مبسوط و دیگری مختصر. تا جایی که نویسنده این سطور اطلاع دارد، تمامی دست‌نویس‌های کهن از این متن، روایت مختصر اثر را شامل می‌باشند. از نمونه‌های آن یکی سفینه تیریز (چاپ عکسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ش) مورخ ۷۲۱ تا ۷۲۳ و دیگری جنگ شماره ۲۴۴۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از سده هفتم است.

نکته قابل توجه این است که میان متن چاپ‌شده — که حاوی روایت مبسوط است — و دو نسخه جنگ دانشگاه و سفینه تیریز اختلافاتی وجود دارد و هر دو نسخه اخیرالذکر در این اختلافات طابق النعل بالنعل با یکدیگر موافق هستند. از جمله این که ابیات هشتم و نهم و همچنین ابیات پانزدهم تا سی و ششم از متن چاپی، در هیچ‌کدام از این دو نسخه موجود نیست. همچنین شیوه تبویب متن و عناوین باب‌ها در هر دو نسخه سفینه تیریز و جنگ دانشگاه یکسان است.

مصحح محترم در دیباچه «مدخل منظوم» این دست نسخه‌ها را «روایت تلخیص‌شده (گزیده)» نامیده است. به گمان نگارنده می‌توان این موضوع را به‌گونه‌ای دیگر



آفریننده پری و ملک

و آنکه نه چرخ آفرید فلک

در شکل فوق که مصحح برگزیده، ناگزیر بیت موقوف‌المعانی خواهد بود و باید معنی آن با بیت بعد تکمیل شود در صورتی که اینگونه نیست و بیت بعدی کاملاً مستقل است:

بر یکم ماه و بر دوم تیر است

باز ناهید بر سیم تیر است

بیت فوق‌الذکر در سفینه تبریز و جنگ دانشگاه بدینگونه ضبط شده است:

آفریننده پری و ملک

دان که نه آفرید چرخ فلک

مصحح محترم راجع به سراینده «مدخل منظوم» مواردی را متذکر شده‌اند حاکی از اینکه انتساب متن به خواجه نصیرالدین طوسی و فخرالدین مبارکشاه غوری اشتباه است ولی متذکر نشده‌اند که به چه دلیل منظومه را از عبدالجبار خجندی می‌دانند. رد انتساب متن به دو شخص مذکور نمی‌تواند دلیل بر این باشد که متن از خجندی است.

در مورد انتساب متن به خواجه نصیرالدین طوسی به نظر می‌رسد که این متن هم — مانند چند متن دیگر — به وی منتسب شده باشد اما اینکه مصحح گرامی متذکر شده‌اند که در تاریخ سرایش اثر، خواجه بیست ساله بوده و بعید است که فردی در این سن و سال چنان اثری را پدید آورد. باید گفت که متن مذکور آنچنان متن دشواری نیست و چنانکه از نامش برمی‌آید مدخلی است بر نجوم و ضمناً نیازی نیست حتماً کسی دست به عصا شود تا او را عالم به‌شمار آوریم. بد نیست توجه شود که انتساب این اثر به خواجه درست یک قرن پس از وی صورت گرفته و اولین نمونه‌ای که سراغ داریم در سفینه تبریز است.

مطلبی که تاکنون ندیده‌ام کسی به آن توجه کند اینکه در خود متن بیتی هست که شاید بتوان به اتکای آن احتمال دیگری را در مورد سراینده اثر مطرح کرد. بیت مذکور (در: تنکوشه، ص ۱۷۰؛ سفینه تبریز، ص ۳۸۶) بدین‌قرار است:

پس نهادند بشنو این ز «حبیب»

نام برج از صور بر این ترتیب

نمی‌دانم آیا نام «حبیب» را می‌توان نام کوچک یا تخلص سراینده محسوب کرد یا نه؟ به هر حال چندان که باید قانع‌کننده نیست اما در بررسی‌های بعدی، به‌هنگام جستجوی منابع بد نیست این نام را هم مد نظر قرار دهیم.

مصحح محترم همچنین منظومه کوتاه «اختیارات قمر» را از نسخه‌ای مورخ ۷۲۳ ق نقل کرده‌اند و متأسفانه متذکر نشده‌اند که این نسخه در کجاست. تا جایی که ما می‌دانیم، نسخه‌ای که شامل متن «اختیارات قمر» بوده و ضمناً در ۷۲۳ هجری کتابت شده باشد همانا سفینه تبریز است. اگر این احتمال درست باشد باید بگوییم که ایشان متن را فقط از روی نسخه نقل کرده‌اند و تصحیحی روی آن انجام نشده است. ضمن اینکه در نقل همین نسخه هم اشتباهاتی دیده می‌شود. از جمله بیتی که در سطر آخر صفحه ۱۶۲ بدینگونه نقل شده است:

گرچه شاید شرکت و بیع و سمن‌بویان چنین

فصد کردن بد بود، گرمابه رفتن هم چنین

که در اصل نسخه (سفینه تبریز، ص ۳۸۹) به صورت درست و این چنین ضبط شده است:

گرچه شاید شرکت و بیع سمن‌بویان چنین

فصد کردن بد بود، گرمابه رفتن همچنین

منظور سراینده این است که وقتی ماه به برج ثور می‌آید، خرید و فروش (شرکت و بیع) سمن‌بویان چنین سزاوار است؛ اما فصد کردن و گرمابه رفتن بد است. قرینه آن هم دو بیت از همین متن است که ما به نقل یکی بسنده می‌کنیم:

بیع ترکان خطایی اندر او عین رضاست

لیک نو پوشیدن و عزم سفر کردن خطاست

و البته باید این را هم مد نظر قرار داد که در ضبط آقای

ملک واژه «چنین» نمی‌تواند با «همچنین» قافیه شود.

به‌هر حال برای مصحح محترم آرزوی توفیق داریم و امیدواریم در تصحیحات خود توجهی هم به ضبط اختلاف نسخه‌ها مبذول دارند.

علی صفری آق‌قلعه

شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی، محمدحسین ساکت، جنگل، ۲۹۶ص، ۱۳۸۶ش.

این کتاب که به تازگی چاپ جدید و تجدیدنظرشده آن انتشار یافته نوشته محمدحسین ساکت حقوقدان، ادیب و قاضی دیوان عالی کشور است که به مباحثی نو در حقوق ایران پرداخته، هرچند در این مقوله آثاری تألیف و منتشر شده، اما اثر ساکت ویژگیهای خاص خود را دارد و از جمله آنکه معادلهای انگلیسی و فرانسوی اصطلاحات حقوقی را در برابر آنها نهاده و در آخر نیز فهرستی کلی برای این اصطلاحات فراهم آورده است.

تجدید چاپ کتاب شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی برای علاقه‌مندان به مباحث حقوقی که دارای دغدغه تعمیق و گسترش حوزه‌های مختلف حقوق همگام با روند تکامل جامعه ایران و سایر جوامع پیش‌افتاده جهان هستند، مغتنم است.

یک فصل کتاب قبل از ورود به مباحث اصلی به جهت ارتباط موضوعات کتاب با حقوق مدنی به تعریف و شرح مقولات حق، حقوق و مدنی اختصاص یافته است. در این فصل مطالب فشرده ولی قابل استفاده‌ای از سیر تدوین قانون مدنی ایران و منابع آن آمده است.

فصول بعدی، از فصل دوم تا هشتم، بررسی مسائل اصلی کتاب است. در فصل دوم مقولات «شخصی و شخصیت» و مفهوم این اصطلاحات در گذشته و حال شکافته شده است، محدوده این حقوق تا مقولات مربوط به حقوق بشر، حق حریم خصوصی و غیره گسترش یافته است و مفهوم «شخص» در نظامهای حقوقی اسلام، ایران، رم و فرانسه مورد مقایسه و بررسی قرار گرفته است. در بخش دوم این فصل در بیان و توضیح مقوله آشنا و مصطلح «اهلیت» مقوله جا نیفتاده «وضعیت اشخاص» معادل انگلیسی Civil Status مورد بحث قرار گرفته و مفهوم آن در حقوق رم و اسلام به طور مختصر بیان شده است. در بحث «احوال شخصی یا شخصیه» ارتباط این اصطلاح مانوس و جاافتاده حقوقی با اهلیت و وضعیت بیان شده است. آغاز و پایان شخصیت حقوقی اشخاص حقیقی، موضوع فصل سوم کتاب است. فصل چهارم به مسائل غایب مفقودالثر و راهکارهای قانونی حفظ حقوق او عمدتاً از قانون امور حسبی اختصاص یافته است. مسائل مربوط به موت فرضی و تعیین تکلیف

همسر غایب از جهات روابط زناشویی، نفقه (یا به قول مؤلف: زیست‌مايه) در مدت غیبت، در این فصل شرح داده شده است.

فصل دیگر کتاب تحت عنوان «نشانه‌ها و ویژگیهای اشخاص حقیقی» با مختصر اشاره به مبحث تابعیت به بخشهای خویشاوندی، نام، اقامتگاه و اسناد سجلی و ثبت احوال تقسیم‌بندی شده در این فصل در مبحث مربوط به «نام» و سیر تکامل آن شرح و بررسی قابل استفاده و سودمندی آمده است. فصل دیگری به بحث مربوط به اشخاص حقوقی اختصاص یافته است، فصول دیگر مربوط است به مباحث اهلیت و حمایت از محجوران ولایت، حضانت، وصایت و قیمومت.

تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارم در این موضوع کتاب مستقلی تحت عنوان حقوق مدنی - اشخاص و محجورین به وسیله دکتر سید حسین صفایی و دکتر سید مرتضی قاسم‌زاده تألیف شده است، لهذا اثر حاضر از جهت تقسیم‌بندی مطالب، به خصوص معادل‌سازی مقولات و اصطلاحات حقوقی ایرانی-اسلامی با واژه‌های انگلیسی-فرانسوی که به هر حال به حوزه‌های مختلف حقوق ما رخنه و موجب تعمیق و تکامل عرصه‌های حقوقی گردیده‌اند، مبتکرانه و قابل استفاده است. با این حال به نظر می‌رسد معادلهای آمده در کتاب، آغاز راه است و باید با نقد و بررسی پژوهشگران و استادان حقوق، پخته و برای حقوقدانان ما آشنا و جاافتاده گردد.

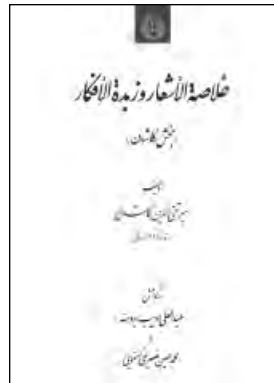
نکته دیگری که لازم است خاطر نشان گردد، در مبحث «حقوق شخصیت» که مؤلف محترم به مدنی و سیاسی تقسیم‌بندی کرده است می‌توان حقوق بنیادی انسان معاصر از قبیل حق تحصیل، حق مسکن، حق برخورداری از بهداشت و درمان، حق شغل و... را نام برد. این حقوق در قوانین اساسی بعضی کشورها، از جمله در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تحت عنوان حقوق ملت آمده است و دولت‌ها را مکلف به تأمین و پاسداری از این حقوق کرده است.

سید محسن طیبی شبستری



تذکره خلاصه الاشعار

و خدمت میر تقی‌الدین کاشانی به زبان و ادب پارسی



شعراى متقدم و برحقى معاصر، بزرگترین تذکره در زبان فارسی است که نظیری ندارد.

فصلها و بخشهای کتاب بدین‌گونه معرفی شده است: «بنای این تألیف که موسوم است به خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار بر مقدمه و چهار فصل و چهار رکن و خاتمه اتفاق افتاده اما مقدمه، و آن مبنی است بر سبب جمع اشعار و موجب انتخاب دواوین شعراى فصاحت‌شعرا، اما فصول اربعه و آن مشتمل است بر حقیقت صفات و حالات عشق... و اختیارات دیوان شاه اولیا و برهان اتقیا اسدالله‌الغالب و مطلوب کل طالب، علی‌بن ابی‌طالب... اما ارکان اربعه و آن مشتمل است بر حالات و اذکار دوربینان عرصه سخنوری و صدرنشینان بارگاه نکته‌پروری با انتخاب اشعار ایشان بر این ترتیب، رکن اول و آن مرتب است بر تذکره شعراى متقدمین از زمان آل سبکتگین از قصیده‌گویان و بیان حالات عشق ایشان با انتخاب دواوین هر یک در ضمن آن و در این رکن پنجاه فاضل ثبت شده به ترتیب تاریخ فوت. فالاول ثم الاول و این دو مجلد است. مجلد اول، استاد عنصری (م: ۴۳۱)، حکیم منوچهری... [تا] سلطان‌الشعراء افضل‌الدین خاقانی. مجلد دوم: زبدة‌الشعراء ظهیرالدین فاریابی... [تا] خواجه افضل‌الدین کاشانی. رکن دوم: و آن مشتمل است در ذکر غزلسرایان متقدمین و بعضی قصیده‌گویان که با ایشان معاصر بوده‌اند و در این رکن زیاده از چهل کامل مذکور شده، به ترتیب مذکور: شیخ مصلح‌الدین سعدی... [تا] شاه شجاع کرمانی، رکن سوم: آن نیز مشتمل است به ذکر غزل‌گویان و بعضی از قصیده‌گویان متأخرین و در آن رکن زیاده از چهل کس نام برده شده: خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی... [تا] مولانا فنایی. رکن چهارم، و آن مشتمل است بر ذکر حالات شعراى زمان سلطان حسین میرزائی زمان هذا التالیف و در این رکن زیاده از صد صاحب دیوان مسطور گشته: مولانا عبدالرحمن جامی، میرعلی‌شیر نوایی... [تا] غزالی مشهدی.

اما الخاتمه و آن مشتمل است بر ذکر بسیاری از شعراى عصر و زمان تألیف این نسخه خیر مآل و ترتیب آن بر دوازده شهر داده شد...»

تقی‌الدین در این قسمت، پس از آغاز دیباچه، به ذکر فصول و بخشهای خاتمه می‌پردازد و می‌گوید: «خاتمه

خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار بزرگترین و سودمندترین تذکره‌ای است که تاکنون در قلمرو زبان فارسی نگارش یافته است. مؤلف این اثر گرانبها تقی‌الدین محمدبن شرف‌الدین علی حسینی کاشانی، متخلص به ذکری و معروف به «میر تذکره» است که خود از شاعران روزگار صفوی و در شعر و شاعری از شاگردان مولانا محتشم بود و بنا به وصیت محتشم پس از مرگ مجموعه آثار او را به صورت هفت دیوان فراهم ساخت. وی افزون بر این، از نویسندگان پرکار این عهد است که در حدود سال ۹۴۶ق در کاشان قدم به عرصه هستی نهاد و تحصیلات خود را در زادگاهش ادامه داد.

شهرت تقی‌الدین در ادب فارسی به خاطر تألیف خلاصه‌الاشعار است که بیش از چهل سال زندگانی خود را صرف این کار کرد آغاز تألیف کتاب به سال ۹۷۵ق، در عهد سلطنت شاه تهماسب صفوی، و انجامش در روزگار شاه عباس اول به سال ۱۰۱۶ق بود. در طول این مدت تقی‌الدین، چه در حضر و چه در سفر، در صدد فراهم‌آوردن ترجمه احوال و آثار گویندگان برآمد، با توجه به این‌که ارتباط در محدوده یک شهر هم کار آسانی نبود. اولین مسافرت وی ظاهراً سال ۹۸۷ق بود که برای ملاقات شاعران اصفهان رفت و در سال ۹۹۰ق به اتفاق ناطقی استرآبادی به زیارت عتبات مشرف شد و در سال ۱۰۱۰ق به قصد دیدار ملا عبدالباقی شکوهی به همدان و حدود نهاوند رهسپار شد.

خلاصه‌الاشعار هم از حیث شمار شاعران که به ۶۵۱ نفر می‌رسد و هم از جهت بسیاری منتخبات اشعار

کتاب خلاصه‌الاشعار را به عدد بروج آسمان بر دوازده اصل قسمت نمودیم و باز هر اصلی را به دو فصل تقسیم کردیم بر این ترتیب: فصل اول در ذکر سخنورانی که الیوم بازار فصاحت به درر الفاظ ایشان آراسته و دکان بلاغت به غرر معانی ایشان پیراسته... فصل دوم: در ایراد اشعار سخنورانی که بعضی از آن قبیل اند که بنده بی مقدار به خدمت ایشان در صغر سن رسیده و فیض بی نهایت از نظر کیمیا اثر ایشان یافته، و الحال در عرصه فنا ساکن اند. و جمعی دیگر از ایشان را ندیده و به ملازمت نرسیده... اصل اول: در ذکر شعرای دارالمؤمنین کاشان... اصل دوم: در ذکر شعرای دارالسلطنه صفهان... اصل سوم: در ذکر شعرای بلده المؤمنین قم... اصل دوازدهم: از خاتمه کتاب خلاصه‌الاشعار در ذکر سخن سرایان بلاد خراسان است.

تقی الدین کار تذکره را از سال ۹۷۵ق آغاز کرده است و در برخی موارد به هنگام ترجمه حال شاعری به تاریخ نگارش آن اشاره می‌کند. مثلاً درباره امیر روزبهان صبری می‌بینیم که از سال ۹۷۷ق سخن به میان می‌آید. و یا در سال هزار و یازده هجری چند قصیده از زلالی خوانساری نقل کرده است.

به طور کلی تقی‌الدین در طول چهل سال بارها در تألیف خود تجدید نظر نموده و یافته‌های تازه را به متن افزوده است که این خود موجب کمال کار وی شده است. اگر از شعرای متقدم دیوانی می‌یافت یا از گویندگان معاصر اثری به دستش می‌رسید به ثبت و ضبطش می‌پرداخت، چنانکه درباره عثمان مختاری غزنوی می‌گوید: «مدتهای مدید در طلب دیوانی از او در اطراف عراق گردیدم تا آخر الامر در شهر سنه ۹۸۹ که خاطر فی‌الجمله از ترتیب این خلاصه دلگشا فارغ ساخته بودم، یکی از دوستان قدیم... از جانب هند آمد و تمامی دیوان وی که قریب چهار هزار بیت بود، به جهت کمینه آورده و به سبب این پیش آمد، منتخبات تازه‌ای از دیوان مختاری داخل تذکره کرده است. همچنین در ذیل ابوتراب بیگ فرقتی می‌گوید: «راقم این حروف را بعد از ترک تذکره‌نویسی و توبه از آن شغل خطیر، لازم شد، بلکه واجب که بار دیگر سر قلم شکسته رقم از دوات مشکین شمامه‌تر سازد و نام نامی آن جناب را با اشعار برگزیده وی داخل این نسخه خیر مآل گرداند. لاجرم در

شهور سنه عشر و الف هجری (۱۰۱۰) این چند کلمه مرقوم کلک مکسوراللسان گشت و نتایج طبع و نسایج خاطر نقاد آن حضرت در این اوراق ثبت شد.»

در ترجمه حال حکیم شفایی می‌گوید: «بنابراین مقدمات در این اوقات راقم این حروف بعد از اتمام این نسخه نامدار و بازداشتن قلم از ذکر شعرای تازه این روزگار بار دیگر قلم مشکینی رقم را از چشمه دوات رطب اللسان ساخته، اسم نامی حکیم‌زاده بالغ طبیعت را اضافه این کتاب دلکش و قلاده این عقده بیغش گردانید، و با وجود آن که چند نسخه از این خلاصه به اطراف عراق و خراسان رفته بود، و الحاق و اضافه مستحسن نمی‌نمود، این اشعار منتخب آن جناب را که بهتر از در و خوشتر از عقد گهر است، و رقیق‌تر از آب زلال و دقیق‌تر از سحر حلال به نظر ناظران رسانید.»

تقی‌الدین با تألیف این تذکره بخش عمده‌ای از آثار شعر و ادب فارسی از قرن پنجم هجری تا روزگار خود را حفظ کرده است. به این ترتیب که اگر این تذکره نبود امروز ما تنها نامی و معدود ابیاتی از فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری، عسجدی و ازرقی و... داشتیم و سرنوشت این گروه شاعران همانند رودکی استاد شاعران بود که از یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر وی، چیزی کمتر از یک هزار بیت بر جای مانده است، و حتی تقی‌الدین هم در تذکره به نامش اشاره‌ای ندارد و سخنی از وی نمی‌گوید.

آثار شاعران قدیم سبک خراسانی به خاطر فاصله زمانی بسیار از عهد سامانی قرن سوم هجری تا قرن دهم و یازدهم به چند علت به دست فراموشی سپرده می‌شود. نخست کهنه‌بودن زبان در آغاز سبک خراسانی و عدم آشنایی عامه مردم مناطق مرکزی ایران در دوره‌های بعد با پاره‌ای از لغات و اصطلاحات زبان فارسی در منطقه ماوراءالنهر و خراسان قدیم، و دیگر، ساده و ابتدایی بودن شعر فارسی و همچنین نابودشدن کتابها و دیوانهای شاعران در اثر حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و آتش‌سوزی و عوامل انسانی. از همه مهم‌تر تغییر سبک شعر در دوره‌های مختلف سبب شده است که صاحبان ذوق دیگر به آثار پیشینیان توجهی نکنند و گرد استنساخ سخن آنان نگردند. اینها خود انگیزه‌هایی در نابودی آثار بود. در روزگار صفوی هنوز کم‌وبیش در



گوشه و کنار آثاری از متقدمان به دست می‌آمد. در این هنگام بود که تقی‌الدین دامن همت به کمر بست و با جدی بلیغ درصدد برآمد که به هر شکل ممکن به این گنجینه‌ها دست یابد و مقدار قابل توجهی از آنها را در برای آیندگان ذخیره سازد. باید گفت که وی در مورد معاصران نیز چنین شیوه‌ای داشت و در طول چهل سال از اینجا و آنجا آثار گویندگان این عهد را فراهم آورد و بارها در تألیف خود تجدید نظر کرد.

دربارهٔ دواوین شعرای متقدم زبان فارسی، یعنی عهد غزنوی، باید گفت آنچه امروز از آنان بر جای مانده و عنوان دیوان بر آنها اطلاق می‌شود، مانند دیوان عنصری، دیوان منوچهری، دیوان فرخی، دیوان ازرقی و ... همه نسخه‌هایی است که پس از روزگار صفوی در دورهٔ بازگشت ادبی و قاجاریه از تذکرهٔ خلاصه‌الاشعار استنساخ شده است و نسخه‌ای از دیوان هیچ‌یک از این گروه شاعران در جایی دیده نمی‌شود. تقی‌الدین گاهی از کیفیت و کمیت این نسخه‌ها که به دست آورده سخن می‌گوید. مثلاً دربارهٔ دیوان عنصری می‌نویسد: نسخه‌ای از شاعر یافتم که در حدود پنج‌هزار بیت و شامل قصاید وی بود، و برای تذکرهٔ خود کمی بیش از دوهزار بیت آن را برگزیده است و دربارهٔ منوچهری می‌گوید: اشعار او را در جنگهای متفرق به دست آوردم اگر دیوانی یافته شود بر آن خواهم افزود.

اما خدمت تقی‌الدین دربارهٔ شاعران معاصر خویش که نام و آثار بسیاری از آنان تنها به وجود خلاصه‌الاشعار و زحمات مؤلف این اثر بر جای مانده و فارسی‌زبانان اکنون از شعر و وجود آنان آگاهی دارند. اگر تقی کاشی آثار معاصران را ثبت و ضبط نمی‌کرد، ما امروز با غنای سبک هندی و کثرت شاعران آن روبه‌رو نبودیم؛ حتی با شاعر بزرگی چون ضمیری اصفهانی که عنوان ملک‌الشعرایی دربار شاه تهماسب صفوی را داشت و از دانشمندان روزگار خود و مشهور به خسرو ثانی بود، آشنایی نمی‌داشتیم. با آنکه می‌گویند بیش از صد هزار بیت سروده بود و طبعی عالی و روان داشت. تقی‌الدین در سفر خود به اصفهان در سال ۹۸۷ که مصادف با آخرین سال زندگی شاعر است، مدتی در این شهر سرگرم انتخاب اشعار اوست، و قریب ۲۴۰۰ بیت از سروده‌های او را برمی‌گزیند و دربارهٔ ضمیری می‌گوید: «اشعار عاشقانه و

ابیات عارفانه بسیار دارد و هیچکس از شعرا این مقدار ابیات بلند و سخنان دلپسند ندارد، که آن جناب دارد... والیوم اشعار غزل مشارالیه از هفتاد هزار بیت زیاده است، و مثنوی و قصایدش قریب به سی هزار بیت خواهد بود... و غزلیات و مثنویاتی در جواب شعرا و غیر آن مرتب ساخته‌اند.» چنانکه تقی‌الدین می‌گوید سی عنوان دیوان در جواب شاعرانی چون سعدی، حافظ، جامی، لسانی، مولانا شهیدی، میرزا شرف قزوینی، امیرخسرو و حسن دهلوی و دیگران سروده است. تقی در دنبالهٔ سخن می‌گوید: «و دیگر از منظومات این موفق به توفیق الله دو دیوان قصاید است در مدح ائمهٔ اهل‌البیت علیهم‌السلام... و چندین دیوان دیگر در سلک نظم دارند، چون تمام نشده بود لهذا تفصیل آن در این اوراق ثبت نشد.» و از مثنوی‌های وی چنین یاد می‌کند: «از جمله منظومات این بحر سخن، شش کتاب مثنوی است... بر این تفصیل: ناز و نیاز، وامق و عذرا، بهار و خزان، جنت‌الخبار، لیلی و مجنون، اسکندرنامه.»

بنابراین تنها میر تذکره است که دیوانی بی‌نظیر با دوهزار و چندصد بیت از ضمیری فراهم ساخته و امروز پرده فراموشی را از چهرهٔ آثار این سخنور صاحب‌نام برداشته است. دربارهٔ از بین رفتن آثار ضمیری تقی‌الدین اوحدی بلیانی صاحب عرفات‌العاشقین گفته است که پسر ضمیری، ملا میرک متخلص به داعی اصفهانی، «از لابالایگری مسودات پدر را به دکان بقالی و حلوانی گرو گذاشته، همه را صرف افیون کرد.» وفات ضمیری به سال ۹۸۷ق اتفاق افتاده و محتشم کاشانی شش قطعه ماده‌تاریخ در وفات او سروده است. دو بیت از یک قطعهٔ محتشم کاشانی:

صاحب نام ضمیری که قضاش

خاتم خاتمه بر نامه نهاد

بهر تاریخ وفاتش گفتم

شاعر ناموری جامه نهاد

تقی با شیوهٔ انتخاب خود در مدت چهل سال و با مسافرت‌ها و ملاقات با شاعران و ارتباط با دوستان صاحب ذوق و هنرمند خود آثار بسیاری از گویندگان زبان فارسی را از گذشته تا معاصر خویش در قلمرو وسیع این زبان حفظ کرد.

حسن عاطفی

شیوه تاریخ نگاری، ج.ر. التون، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۶ش.



آیا صرف دانستن یک زبان بیگانه مانند انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی و غیره، شرط کافی برای دست زدن به کار ترجمه است؟ پاسخ این پرسش روشن است: یکی از شروط اصلی کار ترجمه همین است، اما قطعاً تنها شرط لازم و کافی نیست. برای داشتن ترجمه‌ای درست، روان و سلیس، دقیق و وفادار به متن اصلی و در عین حال به زبان روز و معیار، تسلط به هر دو زبان مبدأ و مقصد از شروط لازم و کافی است. ضمن اینکه گستردگی دایره آگاهی مترجم که حتماً در روند کار به کمک او خواهد آمد و نیز در صورت لزوم استفاده از فرهنگ‌های گوناگون که در حوزه‌های مختلفی از علوم تهیه شده و تجربه، پشتکار و دانش مترجم، از دیگر ملزومات کار ترجمه است.

اگر زبان را به مثابه پدیده‌ای که دائم در حال تغییر و دگرگونی — اگرچه کند و بطئی — است، در نظر بگیریم، یک مترجم خوب و مسلط بر کار ترجمه، باید همپای این دگرگونی‌ها رشد و حرکت نماید و در جریان چیستی و چگونگی این تغییرات قرار داشته باشد تا زبان ترجمه‌اش همه‌فهم و قابل قبول باشد.

قطعاً عدم آگاهی و تسلط نداشتن مترجم بر ظرایف و دقایق کار ترجمه و نداشتن احاطه بر دستور زبان و املا و واژه‌های زبان مقصد از سوی او، سودمندی چندانی نخواهد داشت و حاصل کار و تلاش وی کتابی خواهد شد همانند کتاب مورد بحث ما.

ای کاش این کتاب ترجمه درست و روانی داشت تا آنگونه که مترجم در دیباچه کتاب خود اشاره نموده «نیاز مبرمی» که به وجود چنین کتاب‌هایی دیده می‌شده و هنوز نیز دیده می‌شود، تا اندازه‌ای برطرف می‌گردید.

اما متأسفانه با خواندن کتاب با نثری بسیار ابتدایی، پراشتباه و به دور از روانی و سلاست روبرو می‌شویم که در جملات آن هماهنگی میان افعال وجود ندارد. در پاره‌ای از جملات افعال به اشتباه به صورت جمع و در پاره‌ای دیگر به اشتباه به صورت مفرد به کار برده شده است. برخی جملات ناقص و نامفهوم و از حروف ربط، عطف و موصول و «را» (علامت مفعول بی‌واسطه) در آن‌ها خبری نیست. پاره‌ای از موارد را مرور می‌کنیم:

- بسیاری از تألیفات یا توسط عده‌ای غیرحرفه‌ای نوشته شد که جنبه علمی ندارند... (ص ۷، دیباچه).

- بخصوص این نوع مطالعه بایستی با شناخت منابع اصلی، تجزیه و تحلیل آنها بدست می‌آید (ص ۸، دیباچه).

- یکی از مورخین انگلیسی به نام ترور و روپر درباره او می‌نویسند (ص ۸، دیباچه). حرف «و» میان «ترور و روپر» زائد است و این نام «ترور روپر» است و فعل جمله هم باید «می‌نویسد» باشد.

- در واقع توضیح نظریه و توصیف روش کار یک مورخ است، نه تحلیل سیستماتیک یک سری نتایج اثبات شده مورخ است. (ص ۱۲، پیشگفتار). معنی و مفهوم بخش نخستین جمله تا پیش از «» روشن است، اما منظور از بخش دوم جمله چیست؟

- اما تمامی تمدن‌ها به یک اندازه تمایلی به نوشتن تاریخ، آنطور اتفاق افتاده نداشته‌اند (ص ۱۳).

- اینان درصدد یافتن علل سلسله‌وار وقایع پی‌درپی که در ظاهر ارتباطی با هم نداشتند؛ اگرچه کاری مکانیکی به نظر می‌آید، با این حال معتقد به دستیابی مفهوم دنیوی و غیردینی از گذشته تا حال و آینده داشتند (ص ۱۵).

- شک و تردیدهای اخیر انتقادات گسترده‌ای را به دنبال داشت که منجر به تجویز راهکار جدید، با سروصداهای بیهوده و اظهارنظرهای بی‌ارزش که فاقد استاندارد بود و عیوب مسئله را نمی‌پوشاند (ص ۱۹).

- گرچه پس سپری شدن دوهزار و پانصد سال... (ص ۲۲).



- بهرحال این بحث بی نتیجه‌ای است که بخواهیم برتری یک عهد مشخص سازیم (ص ۲۳).

- اما فراموش نکنیم حتی بدترین مورخان آگاهی، علم و حقیقت را افزایش می‌دهد (ص ۲۶).

- هر دو گروه این مورخان بایستی استعدادهای دیگری مانند مهارت در قضاوت، شناخت شواهد، مهارت در بحث، قدرت نوشتن و روایت باشد. نتیجه نهایی کار تا بسیار زیاد بستگی به این ویژگی چه مورخ حرفه‌ای یا غیر حرفه‌ای دارد، البته تفاوت اساسی همیشه قابل تشخیص است (صص ۲۷ و ۲۸).

- انسان حق دارد از مدافعان جامعه‌شناسی بپرسید، چه نوع تئوری یا مکتبی را توصیه می‌کند (ص ۳۲).

- انگیزه افرادی است که زمانی این آثار یا نمونه‌ها را برای مطالعه امروزه بر جای گذارده‌اند، بالاخص ممکن است متفاوت باشد (ص ۳۳).

- اما بی‌درنگ و با اطمینان این نتایج مشکوک مورد استفاده قرار داده است (ص ۳۴).

- آنچه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، اما ریشه‌کن نمی‌شود، به کارگیری انواع استعاره‌ها که اشتباه است (ص ۳۶).

- در مقدمه‌ای که تاریخ مدرن کمبریج این مسئله را مطرح کردم که بایستی ریشه‌های رفورماسیون را... (ص ۴۰).

- او تفاوت بین وقایع گذشته و وقایع تاریخی وابسته به عنصر تفسیر می‌داند و... (ص ۵۴).

- تصور می‌شود که شواهد هیچ‌وقت که بر فکر مورخ تحمیل گردد و سئوالاتی را به او القاء کنند، و یا اینکه او بر منابع تحمیل کند (ص ۵۹).

- مسئله وفور منابع به همان اندازه کمبود منابع برای مورخ یأس‌آور و مشکل‌ساز است، هیچ کدام راضی نخواهند بود، ولی می‌توانند کار را ادامه دهند (ص ۶۳). سراسر کتاب پر است از چنین جملات و عبارات اشتباه، گنگ و درهم‌ریخته که خواننده را در درک مفهوم نقطه‌نظرهای نویسنده با دشواری مواجه می‌سازد و او را در دستیابی به مقصود ناکام می‌نماید.

ضبط‌های نامأنوس نام‌هایی چون «نیه بور» (ص ۱۴) به جای نیبور، «تین‌بی» (ص ۱۱۳) به جای توین‌بی، «گیچیاردین» (ص ۱۴) به جای گوئیچار دینی در کتاب

دیده می‌شود و پاره‌ای اشتباهات چون «بارۀ» (ص ۱۲)، «برعلیه» (ص ۱۷)، «می‌باشند» (ص ۲۴)، «دلیلی» (ص ۳۳)، «علی‌الرغم» (صص ۳۰، ۳۹، ۷۰ و...)، «بی‌توجهی» (ص ۴۰)، «روجلو» (ص ۴۲)، «مارکسیست» (ص ۴۷)، «نسبی‌گرای» (ص ۵۷)، «آن حل کند» (ص ۶۱)، «نخواهند» (ص ۷۱)، «ادله‌ای» (ص ۸۳)، «در قدرت» (ص ۸۵)، «آن» (ص ۹۴)، «دارا» (ص ۹۵) به چشم می‌خورد که درست آن‌ها به ترتیب چنین است: باره، علیه، می‌باشد، علی‌رغم، بی‌توجه، روبه‌جلو، مارکسیسم، نسبی‌گرایانه، آن را حل کند، نخواهد، ادله، در حد قدرت، آن‌ها و دارای.

در مورد غلط‌های چاپی اشاره‌ای نمی‌کنیم، چون با وجود غلط‌های املائی‌ای همچون «قوائد» (صص ۱۵، ۲۹)، «صانحه» (ص ۲۱)، «متوصل» (ص ۲۱)، «وحله» (صص ۲۶، ۹۴)، «اسطوا» (ص ۴۵)، «حد ثبات» (ص ۷۰)، «محظورات» (ص ۷۶) و «ترد» (صص ۹۳، ۱۱۴) که درست آن‌ها قواعد، سانحه، متوسل، وهله، استواء، حدسیات، محذورات و طرد است، دیگر مجالی برای پرداختن به آن‌ها وجود ندارد.

با در نظر گرفتن نبود منابع کافی در زمینه مورد بحث این کتاب، ای‌کاش ترجمه دقیق‌تر و بهتری از کتاب به دست خواننده می‌رسید تا درک مطالب آن برای او به راحتی ممکن می‌شد. امیدواریم یک ویرایش اساسی و علمی که قطعاً با مقابله متن ترجمه با متن اصلی همراه خواهد بود، مطالب کتاب را در چاپ بعدی برای خواننده قابل استفاده و قابل فهم بنماید.

پیروز رستگار

ذیل نفثة المصدور، نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، به کوشش حسین مدرس طباطبایی، نیوجرسی (ایالات متحده)، مؤسسه انتشاراتی زاگرس، ۲۰۰۷ م / ۱۳۸۶ ش.



شمار تواریخ فارسی که از دوره سلجوقی و درباره همان ادوار به دست ما رسیده است، انگشت‌شمار بوده و این نکات اعجاب‌آور تاریخ نگارش‌های فارسی است. در این مورد همین بس که بگوییم در همان ادوار و یکی دو سده پس از آن نیز این کمبود منابع وجود داشته است، چنانکه در سال‌های آغازین سده هشتم هجری هنگامی که رشیدالدین فضل‌الله همدانی در صدد گردآوری تاریخی عمومی از ملل جهان برمی‌آید، درباره تاریخ دوره سلجوقی هیچ متنی به دست نداشته و لذا بین‌الدفتین سلجوقنامه خواهه امام ظهیرالدین نیشابوری را با اندکی تغییر در دیباچه، رونویس کرده و به عنوان بخش سلجوقیان از جامع‌التواریخ آورده است.

با توجه به آنچه ذکر شد، روشن است که آنچه از تواریخ آن دوران به دست است، برای ما بسیار مغتنم و باارزش می‌باشد. اما در مورد ذیل نفثة المصدور یا تاریخ‌الوزراء — یعنی متنی که در اینجا بدان خواهیم پرداخت — یک خصیصه دیگر مزید بر این ارجمندی شده و آن، ارزش فوق‌العاده این کتاب از نظر ادبی و به خصوص احتوا بر شمار کثیری از امثال فارسی است که در هیچ‌کدام از متونی که تاکنون شناخته شده — غیر از برخی متون متأخر مانند مجمع‌الامثال هبله‌رودی که به امثال اختصاص دارد — نمونه آن دیده نمی‌شود. ارزش این متن تا جایی است که استادی چون سعدالدین وراوینی، در شاهکار خود مرزبان‌نامه (ج ۱، ص ۸) در مورد آن می‌نویسد: «... و آن را خود چه توان گفت که

شرح خصایص آن ذیل را اگر مذیل کنم، به امتداد زمان پیوسته گردد...»

با این تفصیل گمان می‌کنم گزافه نباشد اگر این اثر را در عداد آثار طراز اول ادب فارسی به شمار آوریم و باید گفت که متنی با این ارزش، متأسفانه هنوز آنچنان که شایسته آن باشد، تصحیح نشده است.

این متن پیش از این در سال ۱۳۶۳ش با عنوان تاریخ‌الوزراء به تصحیح زنده‌یاد محمدتقی دانش‌پژوه به چاپ رسیده است.^۱ گفتنی است که از متن مورد گفتگوی ما تنها یک دستنویس باقی مانده و به دلیل دشواری‌هایی که در چاپ متنی با این خصوصیات وجود دارد، چاپ مرحوم دانش‌پژوه آنچنان‌که باید مطلوب از کار درنیامد و در همان سال‌ها نیز مورد انتقاد برخی پژوهشگران قرار گرفت و تقریباً همه منتقدان متفق‌القول بودند که چاپی دیگر از آن لازم است منتها عمر آن بزرگمرد به این مقصود وفا نکرد و این امید باقی ماند که نفر بعدی کار را تکمیل کند.

در مورد چاپ آقای حسین مدرس طباطبایی — به عنوان دومین چاپ متن — در یک داوری کلی می‌توان گفت که این مقصود آنچنان‌که انتظار می‌رفت، برآورده نشده؛ هرچند باید بدین نکته نیز اشاره شود که در این چاپ، برخی از لغزش‌های چاپ پیشین تصحیح شده است و به هر حال می‌توان آن را قدمی به پیش دانست. نیز جا دارد متذکر شویم که متن، هم‌اکنون به عنوان پایان‌نامه دکترای توسط یکی از دانشجویان دانشگاه تهران در دست بررسی و تصحیح است و امیدواریم پژوهش ایشان بتواند ارزش متن را به گونه‌ای شایان، هویدا سازد.

نظر به اهمیتی که این متن دارد، بررسی آن از آرزوهای نگارنده این سطور بود و پس از حصول به نسخه، مدتی نیز در کار آن صرف شد، ولی با اطلاع بر خبر تصحیح اخیرالذکر در دانشگاه، از ادامه کار صرف‌نظر شد؛ منتها با توجه به منحصر‌بفرد بودن دستنویس اثر و برخی دشواری‌ها که در آن موجود است و به بهانه معرفی چاپ اخیر، به برخی مواضع که احتمال لغزش در آنها وجود

۱. لازم به یادآوری است که نام «تاریخ‌الوزراء» در صفحه عنوان دستنویس این اثر ذکر شده ولی در داخل اثر هیچ نشانی از این نام نیست و وراوینی هم آنجایی که از این متن گفتگو می‌کند، از آن به عنوان «ذیلی که بر نفثة المصدور نگاشته شده» نام می‌برد.



دارد خواهیم پرداخت، باشد که مصحح بعدی را نیز به کار آید.

این نکته را یادآور می‌شویم که آنچه پس از این آمده، حاصل بررسی دقیق هر دو چاپ نیست و در بیشتر موارد، شامل مطابقت مواردی است که به گمان نویسنده این سطور— ضبط موجود در نسخه، گویای مطلب نبوده و باید اندکی از آن عدول کرد. در اینجا باز هم به این نکته تأکید می‌کنیم که منحصر بفرهنگ بودن نسخه و دشواری نسبی آن، عاملی مهم در لغزش‌های مصححان پیشین است و ذکر مواردی که پس از این خواهد آمد، چیزی از ارزش کار آنها نخواهد کاست.

مواردی که در ذیل آمده، به ترتیب شماره صفحات چاپ آقای مدرس طباطبایی — و البته تا صفحه ۶۰ آن چاپ — است. عبارات و مطالب نقل شده از چاپ آقای مدرس با نشانه اختصاری «م» و موارد منقول از چاپ مرحوم دانش‌پژوه با اختصار «د» نقل شده است. ارجاعات به اصل نسخه، به شماره برگه‌های آن است و لذا پس از ذکر شماره برگه مورد نظر، برای روی صفحات از نشانه «ر» و برای پشت آن‌ها از نشانه «پ» استفاده شده است. و اینک برخی موارد:

— در «م» (ص ۱۲) و «د» (ص ۲) این عبارت نقل شده است: «ضرورت است، احوال قوام‌الدین در وزارت سلطان سنجر، و وزارت عراق در کزرت دوم — که «العود احمد» بود — باز کردن، و بندی از آن نمودن» که در نسخه بدینگونه است: «... باز کردن و نبذی از آن نمودن»؛ که صورت درست آن با توجه به ضبط نسخه «... یاد کردن و نبذی از آن نمودن» است. جالب توجه اینکه در عبارت توصیفی مرزبان‌نامه (ج ۱، ص ۸) از این متن آمده: «... به هر یک اشارتی لطف‌آمیز کند و از رذایل و فضایل ایشان نبذی باز نماید.»

— در «م» (ص ۱۲) عنوانی آمده بدین‌قرار: «وزارت قوام‌الدین ابوالقاسم»؛ این عنوان در «د» به صورت «وزارت قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی» آمده که البته در نسخه چنین عنوانی وجود ندارد و این، از افزوده‌های «د» است، منتها هیچکدام از مصححان به وضعیت نسخه اشاره‌ای نکرده‌اند. این عبارت در «د» پیش از خطبه کتاب آمده — که قطعاً صحیح نیست — اما در «م» در میانه خطبه آمده که این هم صحیح نیست و جایگاه آن —

به زعم نگارنده این سطور — باید درست پس از پایان عبارتی باشد که در بالا بدان اشاره شد.

— در «م» (ص ۱۶) آمده: «از دام دامی بازگسترده» که در نسخه و «د» بصورت «از دم دامی بازگسترده» است. — در «م» (ص ۱۶) بخشی از آیه ۳۸ سوره الشعرا (نیز آیه ۵۰ سوره الواقعة): «مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» به ضم تا آمده که گویا غلط چاپی است. — در «م» (ص ۲۱) آمده: «آب عطای او گرد نخل بنشانند» که قاعدتاً باید «گَرْدِ بُخْلِ» باشد.

— در «م» (ص ۲۱) آمده: «تصدّر بر ایشان عیب نبود»؛ که در نسخه «تصدّر ا بر ایشان...» آمده و به نظر می‌رسد اصل آن بدینگونه بوده: «تصدّر او بر ایشان عیب نبود» و حرف واو از نسخه افتاده. قرینه ما غیر از فحوای متن — که در مورد اهمیت بزرگان دولت در برابر حقارت قوام‌الدین است — عبارتی است که پس از آن آمده: «بر ستارگان، بدان که روشنایی ایشان از روشنایی ماه کم باشد، نقصانی ظاهر نشود.»

— گاه عدم رعایت فاصله واژه‌ها و حروف، معنی را دچار مشکل می‌کند. مثلاً در «م» (ص ۲۳) و «د» (ص ۱۱) آمده: «در میان مستی، خواجه کنیزکی را گفت: او را منی بگوی. کنیزک، کنیزکی دیگر را گفت: خواجه بادیه رفت، او را منی بزَن... دستارچه در دست داشت، می‌گردانید و می‌گفت: آن بخت کجا آوردم که مرا بگذارند تا زنده بادیه روم و از میان ظلمات بیرون آیم.»

به گمان نگارنده اینگونه باید باشد: «در میان مستی، خواجه کنیزکی را گفت: اورامنی بگوی. کنیزک، کنیزکی دیگر را گفت: خواجه با دیه رفت؛ اورامنی بزَن... دستارچه‌ای در دست داشت، می‌گردانید و می‌گفت: آن بخت کجا آوردم که مرا بگذارند تا زنده با دیه روم و از میان ظلمات بیرون آیم؟»

اورامنی نوعی شعر کهن فارسی است (نک: المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۱۷۶؛ و معیارالاشعار، ص ۱۶۷) و «با دیه رفت» همان «به ده رفت» است. البته مورد دوم واژه «اورامنی» در «د» درست ضبط شده است.

— در «م» (ص ۲۴) آمده: «چون شرط سابق است که در حق همه کس آنچه گفته‌اند از مدح و هجو...»؛ که واژه «کس» از هر دو چاپ افتاده است.

— گاهی در نسخه مشکلاتی وجود دارد و مصحح

بدون اینکه به صورت اصل نسخه اشاره کند، چیزی را از متن کاسته تا عبارت را درست کند. برای نمونه در صفحه (۱۲پ و ۱۳ر نسخه) عبارتی بدین قرار آمده است:

«از درگزين چهار وزير ديگر خاستند که چون چار طبایع، جهان را آرایش دادند؛ و پسرانِ قوام‌الدین — جلال‌الدین و قوام‌الدین — و یکی برادر زنش عمادالدین ابوالبرکات و یکی پسر خواهرش شمس‌الدین ابوالنجیب.» که در «د» (ص ۱۳) به صورت فوق آمده، اما در «م» (ص ۲۵) حرفِ واو حذف شده. به نظر می‌رسد که در متن اصلی «دو پسران» بوده و حرف دال از نسخه حذف شده است.

— گاهی نیز حذف‌هایی لازم است اما بدون توجه به مضمون عبارات — و البته مراجعه به مراجع — انجام شده است. برای نمونه در صفحه (۱۸ر نسخه)، بيتی از عمادی به صورت ذیل نقل شده:

صدهزاران جفت زاید عقل را

بر سم شبدیز تو از یک ذره گرد
که مصرع دوم آن دارای مشکل است و در «م» (ص ۳۲) به صورت: «بر سم شبدیز تو یک ذره گرد» ضبط شده در صورتی که شکل اصلی آن در دیوان عمادی شهبازی (ص ۶۰) به صورت: «سم شبدیز تو از یک ذره گرد» آمده که صحیح‌تر می‌نماید.

— در «م» (ص ۲۸) آمده: «ساغر هر روز به دستِ دیگر برآید. در روزگاری که صبح، حمال کاذب باشد شاعر که به هر باد خرمن برافشانند چگونه صادق‌اللهجه بُود؟» که باید بدین‌گونه باشد: «شاعر هر روز... در روزگاری که صبح جمال، کاذب باشد...».

در مورد ضبط «شاعر» دو قرینه داریم. یکی ادامه عبارت — که نقل شد — و دیگر، مضمون این بخش که در مورد تلون و دورنگی شاعران است.

— در صفحه (۱۹پ) نسخه آمده: «حفیر کله اوداع او بودی»؛ که در «م» (ص ۳۴) و «د» (ص ۲۰) بدین‌گونه: «حفیر کله او داغ او بودی» ضبط شده که با توجه به قاعده کاف و گاف بهتر است «کله» را «گله» بخوانیم. عبارت در حالت مورد نظر بدین‌گونه خواهد بود: «حفیر گله او، داغ او بودی» و حفیر در اینجا به معنی نگهبان است.

— در صفحه (۲۰ر) نسخه آمده: «در سباحه دریای

صنعت، ماهی بود که تا به قعر برود.» البته واژه «سباحه» در نسخه بدون نقطه «با» است ولی به صورت واضح، چهار دندان دارد و مشخص است که کاتب در ضبط آن تردید داشته و لذا آن را بی‌نقطه رها کرده است؛ این واژه در «م» (ص ۳۵) و «د» (ص ۲۰) به صورت «ساحت» ضبط شده.

— در صفحه (۲۰ر) نسخه آمده: «اگر عزیزالدین از تهور دور نبودی، قوام‌الدین بر وی دست نیافتی.» ولی در «م» (ص ۳۵) بدین‌گونه تغییر داده شده: «اگر نه عزیزالدین از تهور دور نبودی...»؛ در حالی که می‌بینیم ضبط نسخه صحیح است و نیازی به این تصرف نیست.

— در صفحه (۲۱ر) نسخه دو بیت بدین‌قرار آمده:

گر زانک تو تخم کینه کم کاشتی
در جنگ نصیب صلح بگذاشتی
اکنون که زمانه پای‌دار است مرا

بی‌بهره نماندیی ز گرگ آشتی

که در «م» (ص ۳۶) و «د» (ص ۲۱) به صورت «بی‌بهره نمانده‌ای» ضبط شده که صحیح نیست و منظور گوینده (= درگزینی) این است که اگر تو (مخاطب) چنان نمی‌کردی، اکنون که زمانه به کام من است، از گرگ آشتی بی‌بهره نمی‌ماندی. با این توضیح که اصطلاح گرگ‌آشتی به معنی «صلح مصلحتی» است.

— در «م» (ص ۳۸) و «د» (ص ۲۳) آمده: «رعد او نقد بودی»؛ و درست آن مطابق نسخه «وعد او نقد بودی» است.

— در صفحه (۲۶ر) نسخه آمده: «دولت چون باد است؛ آن را باز نشاید گردانیدن»؛ که در «م» (ص ۴۳) و «د» (ص ۲۸) به صورت: «دولت چون باز است...» ضبط شده. در نسخه البته «باز» ضبط شده است.

— گاه در شکل اصلی واژه — که مطابق گونه زبانی نویسنده است — تصرفاتی شده است. برای نمونه در صفحه (۲۸پ) نسخه آمده: «پس از دود، روشنی آفتاب باز دید آمد»؛ که در «م» (ص ۴۶) به «بادید» تغییر داده شده است.

— در صفحه (۳۰ر) نسخه آمده: «دولت چون تیر یتاق هر شب جایی دیگر باشد.» — البته حرف «یا» در واژه «یتاق» بدون نقطه است — ولی در «م» (ص ۴۸) و «د» (ص ۳۲) به صورت «دولت چون تیر به تاق...» آمده که



درست نیست و «تیرِ یتاق» تیری بوده که گویا ارسال آن میان ترکان مرسوم بوده و با ارسال آن، به قبایل دیگر اعلام می‌کردند که نیاز به نیروی جنگی دارند. در ترجمه تاریخ یمینی (ص ۱۳۵) آمده: «ایلک‌خان چون این جواب شنید، مستعد کار شد و تیرهای یتاق به اقطار ممالک و منازل احیاء ترک و قبایل حشم خویش فرستاد و لشکری فراهم آورد که کوه و هامون از آن به جوش آمد.»

- در «م» (ص ۵۲) و «د» (ص ۳۶) آمده: «دو جاهل چنین در توان کفایت بودند، ثالثی نمی‌بایست.» که در اصل نسخه «دریوان» ضبط شده و به نظر می‌رسد «در دیوان» صحیح باشد چرا که در اینجا سخن از اثیرالدین ابوعیسی صاحب‌طغرا، تاج‌الدین کافی اصفهانی و ولی‌الدین سوری همدانی است که هر سه در مناصب دیوانی بودند و پیش از این هم در صفحه (۲۷) بدان اشاره شده: «منصب طغرا به اثیرالدین ابوعیسی مفوض شد و منصب استیفا بر تاج‌الدین کافی اصفهانی مقرر بود، در وزارت شرف‌الدین علی بن ابی‌رجا بر ولی‌الدین سوری همدانی تقریر کردند. و رئیس‌الدین ابوالرضای ساوی مشرف بود.» و پیش از همین عبارت آورده: «این هر دو ابری تاری بودند؛ از ولی‌الدین سوری، ضبابی قوی به اضافت آن رفت.»

- در «م» (ص ۵۳) این عبارت افتاده است: «چون نان معلم و درم بقال و خط گوهان قباله متفاوت نبودند.»

- در «م» (ص ۵۴) و «د» (ص ۳۸) آمده است: «آنها که در ماتقدم بودند، طوطی شکرخای بودند و اینان کرکس مردارخوار؛ که در نسخه (۳۵پ) «اینها» آمده است.

- در «م» (ص ۵۴) آمده: «منصب خرقه شویا شده.» که در «د» (ص ۳۸) و اصل نسخه (صفحه ۳۵پ) به درستی به صورت «منصب، خرقه شوا شد» ضبط شده است. واژه «شوا» به معنی زخم، تاول و پینه است. بر این اساس، «خرقه شوا» یعنی پارچه‌ای که روی زخم بسته و احیاناً مرهمی در آن تعبیه کنند. مشابه آن نیز «خرقه حیض» است.

- در «م» (ص ۵۶) و «د» (ص ۳۹) آمده: «نه هر کردنی لایق عقد باشد؛ که درست آن «گردنی» است.

- در «م» (ص ۶۰) و «د» (ص ۴۳) آمده: «شعری بر آسمان از سببی کمان است و نسر، از خوفی پُران؛ که واژه «کمان» در صفحه (۴۱) نسخه به صورت «کهان»

ضبط شده است و معنای قابل قبولی ندارد چرا که در نجوم قدیم، دو شعری وجود داشته: یکی شعرای یمانی که ستاره‌ای است از قدر اول و در صورت فلکی «کلب اکبر» قرار دارد و دیگری، شعرای شامی که در صورت کلب اصغر واقع است و این هم از ستارگان قدر اول است و چنانکه می‌بینیم، هر دو نیز ستارگانی منفرد هستند و «کمان» بودن آنها معقول نمی‌نماید. به گمان نگارنده بهترین ضبط در اینجا «گریان» است چرا که در مورد شعری (شامی) و گریه بسیار او، در متون شواهدی موجود است. برای نمونه بیرونی در التفهیم (صص ۱۰۴ - ۱۰۵) آورده: «... و آن بزرگ روشن که بر دهن کلب‌الجبار است، او را شعری یمانی خوانند که گردش او سوی یمن است و نیز عبور خوانند آی گذرنده، زیرا که گفتند این هر دو شعری، خواهران سهیل‌اند؛ و یمانی، مجره را سوی او گذاشت و شامی زانسو بماند؛ همی‌گریست تا چشم او تباه شد.»

در مجمع‌الامثال میدانی ذیل مثل «أَنَّكَ مِنْ تَالِي النَّجْمِ» آمده: «... و إنَّ الشَّعْرَى الیَمَانِیَّةَ کانت مع الشَّعْرَى الشَّامِیَّةَ ففارقتهما و عَبَّرَتِ المَجْرَةَ، فسمیت الشَّعْرَى العُجُور، فلما رأت الشَّعْرَى الشَّامِیَّةَ فراقها إیابها بکت علیها حتی غمِصت عینها فسمیت الشعری العُمیصاء.»

- درست در همان صفحات و در عبارت بعدی آمده: «ستارگان که مضطرب‌اند، از وعده خوفی خالی نیستند؛» در صورتی که صحیح آن در صفحه (۴۱) نسخه به صورت «رعده» آمده و «رعده» به معنی لرزه‌ای است که از ترس و جز آن عارض شود.

تا اینجا موارد به ترتیب صفحات «م» بود، اما پس از این به موارد متفرقه می‌پردازیم. منتها لازم دیدیم این نکته را متذکر شویم که آقای مدرسی به مقابله متن تصحیحی خود با چاپ مرحوم دانش‌پژوه هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند ولی شواهد متعددی که پیش از این آمده و شاهد جالبی که پس از این خواهد آمد، نشان می‌دهد که ایشان به میزان بسیار زیادی تحت تأثیر چاپ دانش‌پژوه بوده‌اند.

برای نمونه در «م» (ص ۲۸۱) و «د» (ص ۲۴۸) عبارتی بدین‌گونه آورده شده: «حکم را به چکمه حکمت سرباز زد» که در صفحه (۲۱۷پ) نسخه بدینگونه است: «حکم را بحکمه حکمت سر باز زد.» واژه «حکمه» به معنی حلقه‌ای است که بر دهنه لگام قرار می‌دادند. در تفسیر

ابوالفتوح (ج ۱، ص ۲۰۶) آمده: «... و اصل "حکمت" در لغت، مَنَعٌ باشد؛ مِنْ حَكَمَةِ اللَّجَامِ، برای آنکه حکمت منع کند صاحبش را از آن که نابایست کند، چنان که حَكَمَةُ لجام منع کند اسب را از آن که آن جا رود که او خواهد؛ و جالب اینکه علاوه بر تشابه مضمونی عبارت فوق، خاقانی نیز در بیتی از تحفة العراقرین (بیت ۶۵۳ تصحیح نگارنده) همین ترکیب مضمونی را به کار برده است:

در حکمت دین در آرد جان را

حکمت، حَكَمَه ست توسنان را

«چکمه» واژه‌ای ترکی و معادل «موزه» است. تا جایی که نگارنده جستجو کرده، مدتی پس از ایلغار مغول — و آن هم بسیار کم — در متون استعمال شده است و در عبارت مورد نظر ما نیز مناسب نمی‌نماید و ضبط نسخه صحیح است.

— در «م» (ص ۹۲) و «د» (ص ۷۳) آمده است: «شیاف را به وقت سیاست از چشم نابینا بازستن، استغنا بود.» در نسخه نیز «شیاف» است ولی به نظر می‌رسد در اینجا «شیاف» صحیح است که داروی چشم است. به گمان نگارنده منظور از سیاست در اینجا میل کشیدن بر چشم است — نه کشتن — و منظور نویسنده این که پس از میل کشیدن بر چشم شخص، استعمال شیاف سودی ندارد.

— در «م» (ص ۳۰۱) و «د» (ص ۲۶۷) آمده: «ابر کفایت او نقش سکه آمد بر درست مطلای جهان»؛ که به گمان نگارنده باید «اثر کفایت او...» باشد و «نقش سکه» قرینه‌ای خوب برای این احتمال است.

— در «م» (ص ۲۴۷) آمده: «چون پشت آینه سیاه روی شود و چون آبگینه کز باشد که گریه در خانه شیشه کند»؛ این عبارت در «د» همینگونه است و فقط به جای «گریه»، واژه «گره» آمده که درست، و به ضبط نسخه — که «گره» است — نزدیک‌تر است. صورت صحیح عبارت به احتمال بسیار بدینگونه است: «... چون آبگینه گزر باشد که گُره در خانه شیشه کند.»

نکته‌ای که در انتها لازم به ذکر می‌بینیم این است که در تنظیم نمایه‌های متون، غیر از نمایه‌های همیشگی — مانند اعلام اشخاص و اماکن — گاه لازم است که با توجه به ساختار هر متن، نمایه‌هایی اختصاصی نیز برای آن‌ها تهیه شود که در مورد تاریخ‌الوزراء، نمایه امثال غیر قابل چشم‌پوشی است و در چاپ اخیر از آن خبری

نیست. زنده‌یاد دانش‌پژوه در چاپ خود به این نکته توجه کرده و غیر از امثال، بسیاری از شبه‌مثله‌ها، کنایه‌ها و مواردی از این دست را به صورت یکجا استخراج نموده است. مبنای تنظیم ایشان، واژه آغازین عبارات بوده و به همین دلیل اگر شخصی به دنبال مثلی خاص باشد، بسیار بعید است که بتواند به مقصودش دست یابد در حالی که در چنین مواردی حتماً لازم است که واژگان کلیدی استخراج شود.

منابع

تاریخ‌الوزراء، نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.

دیوان عمادی شهریار، به کوشش ذبیح‌الله حبیبی‌نژاد، تهران، طلایه، ۱۳۸۱ ش.

مرزبان‌نامه، سعدالدین وراوینی، به کوشش محمد روشن، تهران، نشر نو، ۱۳۶۷ ش.

المعجم فی معایر اشعار العجم، شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی، به کوشش مدرس رضوی، تهران، زوار، ۱۳۶۰ ش.

«معیارالاشعار» (در کتاب: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی)، معظمه اقبالی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.

علی صفری آق‌قلعه



خوراک‌های ایرانی (به فارسی سره)، نگارش نادر میرزا قاجار، پژوهش احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ش.



از جمله واژگانی که ضبط آنها در لغتنامه‌های موجود، همچنان با مشکل مواجه است، نام غذاها — به خصوص در متون — می‌باشد. این دشواری به دلیل روشن نبودن ریشه بسیاری از این واژگان است. از آنجا که این واژه‌ها به صورت روزمره در افواه مردم جاری بوده، تغییرات زیادی بدانها راه یافته است، چنانکه برخی از این موارد، از ریشه اصلی خود بسیار دور شده است. همینگونه است نام‌های متعدد — گاه به چند زبان — که به غذایی واحد اطلاق شده است. با این توضیحات، روشن است که انتشار علمی اینگونه آثار باید به گونه‌ای انجام شود که بتواند پاسخگوی نیازهای پژوهشی در زمینه فرهنگ‌نویسی نیز باشد.

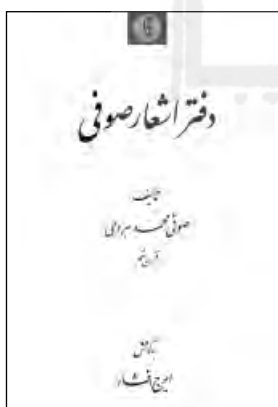
برای نمونه اگر بخواهیم دستنویسی از یک اثر آشپزی را با توجه به ضبط‌های لغتنامه دهخدا تصحیح کنیم، کاری علمی انجام نداده‌ایم چرا که ضبط برخی از این نام‌ها در لغتنامه، بر اساس نسخه/نسخه‌هایی از دیوان اطعمه و گاهی حتی چاپ میرزا حبیب اصفهانی انجام شده است و مشخص نیست که ضبط این نسخه‌ها کاملاً درست بوده است یا نه.

در این زمینه به نظر می‌رسد که باید هرکدام از متون مرتبط با موضوع را به صورت انتقادی و با ارائه ضبط‌های چندین نسخه معتبر چاپ کنیم و پس از آن، ضبط‌های متون مختلف را با یکدیگر مقابله کرده و در صورت امکان، با یاری گرفتن از دانش زبان‌شناسی، به صورت‌های صحیح هر نام دست یابیم. همچنین است

آگاهی از محتویات غذاها و شیوه پخت آن‌ها که در آثار آموزشی — و نه تفنی — دیده می‌شود و می‌تواند کمکی در شناسایی ریشه نام‌ها باشد؛ عملکردی که در آثار منظومی چون سروده‌های بسحق اطعمه یا صوفی محمد هروی (نک: پس از این) کمتر دیده می‌شود.

از اولین پژوهش‌هایی که در زمینه بررسی متون آشپزی و چاپ نمونه‌های آن به زبان فارسی انجام گرفته، انتشار رساله‌ای است با عنوان ماده‌الحيوة که در سال ۱۳۳۲ش توسط استاد ایرج افشار در نشریه فرهنگ ایران‌زمین (ج ۱، صص ۲۰۵-۲۷۰) به چاپ رسید. ایشان در سرآغاز این متن، مقدمه‌ای افزوده و در آن به معرفی متن‌های فارسی و عربی که تا آن روزگار، شناخته شده بود و همچنین پژوهش‌های پیشین فرنگیان در این زمینه پرداخته بودند. البته پیش از آن به سال ۱۳۰۳ق چاپی از دیوان اطعمه (کلیات بسحق) به کوشش میرزا حبیب اصفهانی در اسلامبول چاپ شده بود که با توجه به زمان انتشار آن، کاری در خور توجه محسوب می‌شد، اما به هر حال علمی و انتقادی نبود.

ماده‌الحيوة، نوشته شخصی به نام نورالله — از آشپزهای شاه‌عباس صفوی — است و شامل دستورالعمل پخت غذاها و شیرینی‌های آن روزگار است که از سوی یک آشپز درباری نوشته شده است و گاهی حاوی اطلاعاتی از شیوه‌های موروثی پخت برخی خوراکی‌ها است که از پدران وی به وی رسیده بود.



استاد افشار پس از انتشار این اثر، چند متن دیگر را در این زمینه منتشر کردند که یکی از این موارد، دفتر اشعار صوفی است که اخیراً — بهار ۱۳۸۶ — توسط مرکز پژوهشی میراث مکتوب به چاپ رسیده است. همچنین است چاپ کلیات بسحق اطعمه که در سال

۱۳۸۲ش به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی در مرکز پژوهشی میراث مکتوب منتشر شده است.

دو متن اخیرالذکر، نمونه‌هایی از نقیضه‌سرایی در ادب فارسی و مربوط به سده نهم هجری می‌باشد که مورد دوم — کلیات بسحق — را می‌توان از موفق‌ترین نمونه‌های نقیضه‌سرایی ادب فارسی محسوب کرد. در هر دو مورد، سراینده‌گان سعی داشته‌اند که با استفاده از اصطلاحات آشپزی و اسامی غذایی، به هنرنمایی بپردازند. در نتیجه این آثار شامل شمار زیادی از نام‌ها و اصطلاحات است که شاید در جای دیگری بدانها اشاره نشده باشد و آگاهی از ماهیت برخی از آنها بدون کمک گرفتن از نوشته‌های دیگر، دشوار و گاه غیرممکن است و از اینجاست که دستیابی ما به آثار کاربردی در زمینه آموزش پخت غذاها می‌تواند بسیار سودمند باشد.

یکی از این گونه متن‌ها، نوشته‌ای است سودمند درباره آشپزی و غذاهای ایرانی که اخیراً به کوشش دکتر احمد مجاهد به چاپ رسیده است. این متن به قلم نادر میرزا قاجار (۱۲۴۲-۱۳۰۳ق) به رشته نگارش درآمده و شیوه پخت شمار زیادی از غذاهای ایرانی را آموزش می‌دهد. با توجه به زمان نگارش اثر، مشخص است که این نوشته حاوی اطلاعاتی است که در اواخر دوره قاجار از آشپزی و غذاهای ایرانی به دست بوده و از این منظر، جزو آخرین متن‌هایی است که در این موضوع به زبان فارسی نوشته شده است.

در مورد نام غذاها نویسنده در آغاز اثر خود (ص ۱۰) یادآور نکته جالبی شده است: «از پیش بپاید دانست که گر نام‌های خوردنی‌ها به زبان دیگر باشد، مرا باید بخشود زیرا که خورش‌های ایران زمین از همه‌ی جهان آموخته‌اند؛ هر یک از شهری و کشوری و روستایی است. من بی‌چاره بودم به یاد کردن نام آن خورش به زبان کشورش، خواه پهلوی بود یا تازی یا طبری که بیش‌تر خورش‌ها، مردم طبرستان ساخته‌اند...»

و در متن نیز چنین کرده است؛ چنانکه نام غذاها را گاهی به زبان لهجه‌هایی چون طبری، تبریزی، عربی یاد می‌کند و با توجه به اینکه کودکی و جوانی را — در طبرستان هنگام صاحب‌منصبی پدرش — گذرانده و مدتی نیز خودش در تبریز ساکن بوده و مناصبی داشته،

نام‌ها را بدون واسطه از اهالی شنیده است و از این منظر، کار وی سودمند است.

گاهی نیز اطلاعات اجتماعی سودمندی در متن به چشم می‌خورد. برای نمونه اشاره به غذاهایی که در بازارها می‌پختند و در خانه‌ها چندان رایج نبوده است (نمونه: «هلیم/ حلیم» ص ۲۶، «کباب چلو» ص ۹۲)؛ یا غذاهایی که خاص یک منطقه بوده و نمونه‌های این‌چنینی در کتاب دیده می‌شود.

یکی از نکات جالب توجه در متن این است که نادر میرزا شیوه پخت بسیاری غذاها را از قول همسرش نقل می‌کند و در دیباچه (ص ۸) نیز متذکر شده است که مطالب را همسرش می‌گفته و او می‌نوشته است. در جایی متن نیز تصریح شده که فلان مطلب را همسرش گفته و لذا باید توجه داشت که سهم این خانم در تألیف کتاب زیاد بوده و می‌توان به تعبیری گفت که شیوه‌های یاد شده در این کتاب، بر مبنای اطلاعاتی است که یک کدبانوی ایرانی در اواخر دوره قاجار ابراز کرده است.

نکته جالب توجه دیگر اینکه نثر نادر میرزا در این کتاب، نمونه‌ای از کوشش‌های نخستین ایرانیان در زمینه سرهنویسی است که نمونه‌های آن را در آثار برخی نویسندگان آن روزگار شاهد هستیم. نادر میرزا در نوشته خود تلاش کرده است تا واژه‌های فارسی را با ساختارهای کهن آن به کار برد و حتی ساختار دستوری جملات را مطابق نوشته‌های کهن تنظیم کرده است. به همین دلیل نثر کتاب از ساختار طبیعی خارج شده است و نوعی تصنع در آن دیده می‌شود. البته نویسنده مانند برخی دیگر از سرهنویسان آن روزگار، در کار خود خیلی زیاده‌روی نکرده است و واژه‌های دساتیری را در نوشته وی کم‌تر مشاهده می‌کنیم و اشاراتی که وی به مطالعه متون کهن دارد، نشان می‌دهد که نویسنده سعی داشته تا از آثار کهن فارسی گرت‌برداری کند.

این چاپ بر اساس تنها نسخه شناخته شده از اثر مذکور به چاپ رسیده است. نسخه مورد نظر دستنویسی است از دو اثر نادر میرزا می‌باشد که به شماره ۸۱۴۵ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود و احتمال داده شده که به خط خود مؤلف باشد (نک: فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۹، ص ۲۷۹).

ص ۴

